



ترین منزل

زبدۂ لہر

مکملہ مفیدہ

زبدۂ عوام

کتابخانہ

پنج گنج

صرف

مطالعہ تشہید

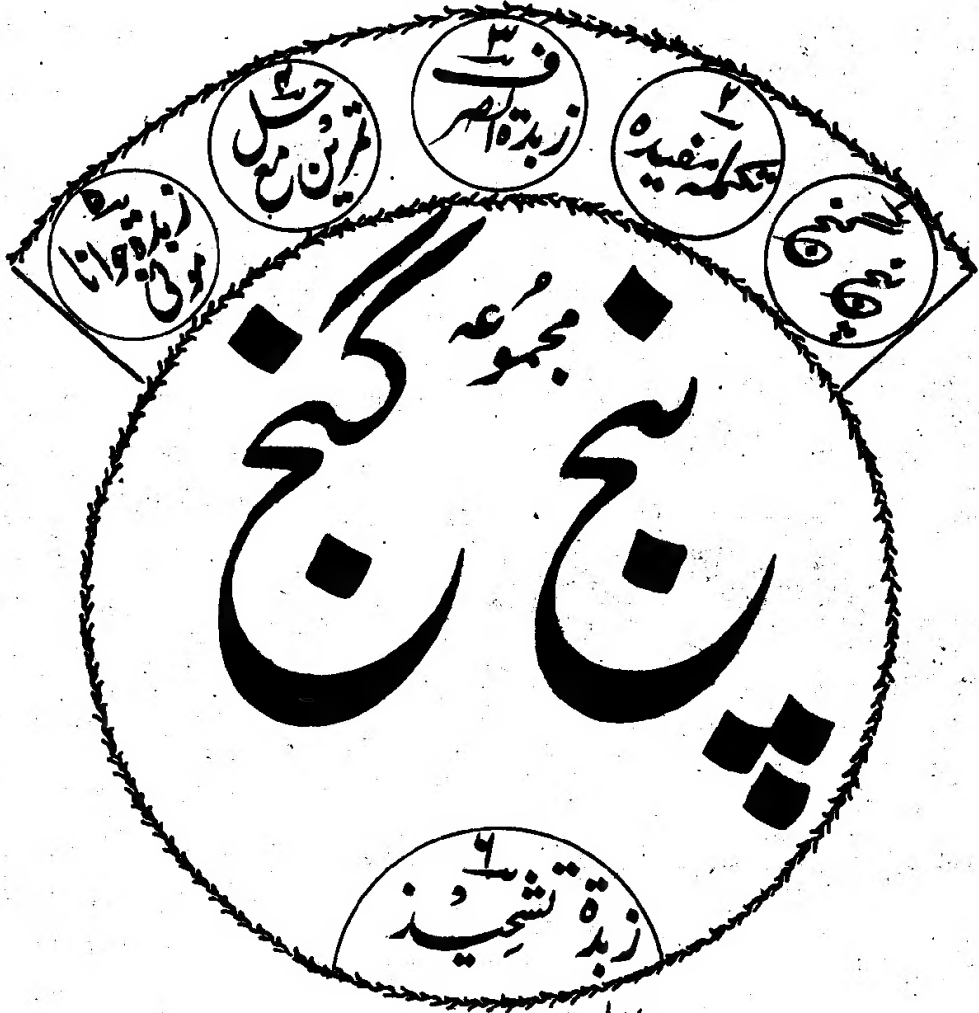
محشہ کواشی مفیدہ

تدیمی کتب خانہ آرام باغ - کراچی

اس کتاب کی کتابت کے جملہ حقوق بحق قادی کتب خانہ آرام باغ، کراچی محفوظ ہیں۔

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد للہ کہ این کتاب مفید طلب مشتعل بر فوج رسائل کہ ہر یکی باعتبار افادت گنج مستقیل است



محشہ بحواشی مفیدہ

بِإِھْتِمَامٍ وَسَعْيٍ مَا لَا كَلَامُ

قادی کتب خانہ - آرام باغ - کراچی

کتابخانہ

۱/۱

اه افعال متعده عبارتست از افعالیکه بر سه اقسام فعل که ماضی و مضارع و امر ماضی باشد متعده شمرند پس از قبیل متعده خارج شد آن افعال که در آن یک از این هر ششم باشد نشود چون ^{مضارع} ^{ماضی} ^{امر} ^{متعده}

بمعرفه مقید کرده مالاخره و هموز و مثل و مضاعف افعال غیر متعده هم می شوند چون کرب و یس و بیا و جت و حبه و پس لازم آید که اقسام از تقسیم خود نام باشند و مقسم خاص و حال که در تقسیم ضرورت است که مقسم مختص در اقسام باشد جواب فرض از تدوین این کتاب بیان تعلیلات است پس کما یک در آن تعریف و اختلاف می باشد بیشتر خواهد شد و ظاهر است که از نظر تعلیلات در اکثر و بیشتر جاری می باشد پس در وجه تعریف غیر متعده ضرورت دارد زیرا که در این اگر تعلیل است زیاده از یک نقطه نیست آری اگر غیر متعده باشد افعال متعده در اینها می بود البته از نظر تعلیل در آن گرایش می داشت و آذ فیس ^۱ ممکن میسکه جاد به کسر و تخوین را پس خارج شد از اسم مبنی و ام غیر متعده پس حرفی را از بحث اینها خارج متعلق نیست از آنکه هرگز تعریف و اختلاف میسکه در اینها یافت نمی شود چنانکه از حرف بهجت نبودن تعریف در آن بحث نمی کنند ^۲ پس تعریف و ضارب و متویر و رب همه میسکه است اگر چه حرف علت در اینها هموز است چون بجای حرف علت اصلی نیست لهذا تعریف میسکه هم بران راست می آید ^۳ پس انزب اضارب میسکه است از آنکه هموز بجای حرف علت اصلی نیست ^۴ شش ^۵ حرف علت نام کردم و آذ و الف و یاتی را از هر که را در سه رسد تا جاگرد و یاتی را ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

بروزی فصل چهارم در ذکر اسم فاعل و هم معنول فصل پنجم در شناختن خاصیت با بهاء و آنچه بدان تعلق دارد چون مضمون این باب در فائحه المصا در مقدم شده است درین محل فرو گرفته شده تا کتاب دراز نگردد باب دوم در شناختن اجناس اسما و افعال و صرف آن و درین باب پنج فصل است فصل اول در کیفیت اجناس و معرفت آن بدانکه جمله افعال متعده و اسما متمکنه بر چهار گونه است میسکه و هموز و مثل و مضاعف اما میسکه آن باشد که حرفی از حروف اصلی می حرف علت همزه و دو حرف میسکه و می از یک جنس نباشد چون ضارب و ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

شده چنانکه اصل از پنج و اصل باب بر پنج و اصل تاب میسکه بود ^۱ و تا و زنی در اصل و عو و زنی بود و او و یا میسکه باقیش متعده آنها را باقی باقی کرده و تا و زنی شده ^۲ بدانکه لغت یعنی میسکه و در اصطلاح چنانکه مذکور است پس گویا حرف میسکه بحرف علت میسکه است پس اگر هموز حرف علت یکجا متعلق و مقرون باشد لغت مقرون خوانند و اگر مقرون باشد لغت مقرون خوانند ^۳

و ابراز نیز و در اصل دوم واجب این حکم در همه بابها مطروست قانون اگر همزه
 متفرقه ^{در عین} متفرقه باشد و اقبل آن ساکن روا باشد که حرکت همزه نقل کرده باشد
 دهند و همزه را حذف کنند برای تخفیف چون یَسَلُّ وَقَدْ فَلَمَّ که در اصل
 یَسَّالْ وَقَدْ أَفْلَمْ بوده است فصل سوم کور صرف معتل بدانکه حرف علت
 را در کلام عرب ثقیل دارند از نیمت گاهی ویرا حذف کنند و گاهی بدل و گاهی ساکن و
 ثقیل ترین ایشان واو است پس یا پس الف و الف همیشه ساکن باشد بے ضعیفه
 زبان چون ما و لا و هر چه متحرک باشد بصورت الف و یا ساکن بضمعه بود همزه
 باشد چون اَمْرٌ و سَأَلَ و قَرَأَ و رَأْسٌ و بُؤْسٌ و ذُئْبٌ و اَوَّخْتُ ضمه بود
 و الف اخْتُ فتح و یا اُخْتُ کسره بدانکه صرف مثل فاعا صرف صحیح برابر باشد
 مگر با چند که درین عمل یاد کنیم انشاء الله تعالی اول آنکه چون فاکمه و او باشد در
 باب فَعْلٌ یَفْعَلُ یَفْعَلُ العین فی الماضي و کسر با فی الغابر و در باب فَعْلٌ یَفْعَلُ یَجْعَلُ
 العین فیها و آن و او از مستقبل بیفتد چون وَجَبَ یَجِبُ و وَجَّهَ یَجْهِي که
 در اصل یُوجِبُ و یُوجِیْ بوده است قانون هر و او که میان یا و کسر لازم
 افتد و حرکت یا مخالف و او بود آن و او بیفتد چون یَعْبُدُ و مانند آن و چون
 و او از یَعْبُدُ بیفتد از تَعْبُدُ و اَعْبُدُ و تَعْبُدُ نیز بیفتد تا حکم باب

۱۰ الا در کُلِّ و قَدْ که حذف همزه و یضاه
 شاد است و بعضی او مَکُلَّ و اَوْخَذُ هم گفته
 اند با بدل همزه بود ۱۱ تحقیق و سنجش
 یافت ۱۲ پرسش و نیست که اَوَّلُ نیست
 قُلْ ثقیل است ۱۳ الا که متولد است
 از اشقل حرکات که آن نهمه است بخلاف کسره
 چندان ثقل ندارد و فتح و اخف الحركات است
 پس الف نیز خفیف باشد که آن هم اذان است
 ۱۴ از آنکه از کشیدن ضمه و او پیدای شود
 ۱۵ از آنکه از کشیدن فتوح پیدای شود
 ۱۶ از آنکه از کشیدن کسره یا حادث میگردد
 مولوی انور علی رحمة الله لولی ۱۷
 از آنکه اجتماع و او با وجود مخالف حرکت
 بسیار ثقیل است لهذا بدش و لیب است
 حصول الخفۃ ۱۸ مَقْدَرٌ درست داشتن
 و الهاء عوض من الواو ۱۹ و او افتاد
 میان یا و کسر لازم و این ثقیل
 بود و او را حذف کردند ۲۰ بدانکه کسره
 فاکمه است و از آنکه بالفعل موجود باشد چنانکه
 یَعْبُدُ یا بالفعل موجود نباشد چنانکه در یَفْعَلُ و
 یَجْعَلُ که مین کمره درینا در اصل کسره بود
 ۲۱ استراشد از مالک یوم الدین که
 کسره میم عارضی است از جهت بودنش
 مفیات الیه ۲۲ استراشد از یوجب
 که حرکت یا موافق و او است چنانکه در کتاب
 آید ۲۳ مولوی انور علی رحمة الله العزیز

مختلف نکرد اگر چه واو میان یاء و کسره نیست و در یوجب واو افتاد زیرا که حرکت
الانفصال^۳

یاء موافق واداست دیون واد از مستقبل بپفته روا باشد که از مصدر او

نیز میفرد چون یَعْدُ عَدَا^{لَتِهِ} و یَزِنُ زَنَةَ^{الْعَدْلِ} قانون فعل از وجه اطلاق مهل

است و مصدر فرح وے و این نزدیک کو بیان است و نزدیک بصریان مصدر

اصل است و فعل فرطی از وجه اشتقاق چون خواهند که فرط را با اصل برابر کنند

اینهارا در تیسع و املال بر یک دیگر قیاس کند چون قام قیامًا وقاوم

قَوَامًا وَاَوْدُرْقِيًّا مُتَغَيِّرُشِدْزِرَاك در قَامَ متغیر شده است و در

قَوَامًا بسلامت ماند از آنچه در قَاوَم سالم مانده است دوم آنکه واو

یا گردد در مصدر باب افعال و استفعال چون اَوْقَدَ اِيقَادًا و اِسْتَوْقَدَ

اِسْتِغْنَاءُ قَانُونِ هِرَوَادْ كِه ساكن باشد با قبل او كمسوران و آو يا گرو دچن

مِثْرَانِ وَاجِلْ که در اصل مِوَزَانْ وَاوْجَلْ بوده است به سبب سببم آنکه یار واد

گرد چون علامت استقبال بغم شود چون یوسف و یوقن که در سل بپیما

وَيُتَيْنُ بَرْدَهُ اسْتِ قَانُونِ هَرِ يَكِ سَاكِنِ بَاشَدِ وَا قَبْلِ اَنْ مَفْهُومِ اَنْ يَآءِ وَاوْ

گردد چنانکه بالاگزشت چهارم آنکه هر دو آو و یا که در فاکله باب افتعال مثل باشد

نارگرد و تار و زار غم شود چون انقید بقیق انقاد و انسی یسیر انسان در صرف
الوجه شریف تأمل بخت

له بعد ورنه در اصل وند ووزن

بود و او را از جهت موافقت مضامین حذف کرده و بخشش شمار و آنرا اینها افزودند و کسر

وَأَوْ بِالْعَدَسِ وَأَنْتَ تَأْتِيهِمْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ

قیاماً بود و او از جهت ابدال آن در ماضی

بیار بدل شد تا مخالفت فرط باصل لازم

کسور آن واو را بدل کردند بقا و او
استغفار شد ۱۲ مولوی انور علی

اللہ الولیٰ کے یاساکن ماتہش مغموم

یار را بر او بدل کردند و بر سر دیوار بن شدند

بدل است از همزه شاذ است **هـ** الله

در اصل را و نقد یو نقد را و نقد را و نقد را
واقع واقع شد در فاکتور افتعال و اصلی آن

و او تا که دند و تار را در تار او دغام کردند
 التَّائِبُ السَّاجِدُ السُّعْدُ السَّامِعُ السَّامِعُ السَّامِعُ

بَيْتُ الْإِسَاءِ ادر اصل اَيْتِسَرِ يَيْتِسِرُ

ایستاد بود یاسی اصلی و افعی شد در فاعله
باب افتعال آن را تمام کردند و تارادرتار

ادغام نمودند اَلتَّائِيْلِيْنِ اِتِّسَارُ اَشَدُّ

مولوی انور علی رحمہ اللہ الوہی۔

[illegible]

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

1000

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

100

[illegible]

مع فاعل و مفعول و اشته بقاف و او اند بعد
مذون حرکت قاف بعد قاعده یافتند
و او ساکن ماقبل آن کسور آن و او را بیابد
که در فاعل شد و همین است تا قاف ماقبل آن
گفته شد آن یکم در در ماقبل ماقبل ماقبل
مذکر فاعل بحث اثبات فعل ماضی مجهول ۱۲
تعلق در اصل و تعلق بود و او را بقاعده
تعلق یاد کردند پس یا ساز اجزاء ساکنین بیفتا
تعلق شد همین است تا تعلق بحث ۱۳
یقول در اصل و تعلق بود و او مفعول ماقبل
آن حرف میج ساکن حرکت و او را فعل کرده
ما قبل و او را تعلق شد و همین است حکم تمام
میج سوای تعلق و تعلق معنی آن میگوید
خواهد گفت آن یکم در در ماقبل ماقبل ماقبل
میج و او مذکر فاعل بحث اثبات فعل مضارع
معروف ۱۴ تعلق در اصل و تعلق بود و او
مفعول ماقبل آن حرف میج ساکن
حرکت و او فعل کرده ما قبل و او را اجزاء
ساکنین شد میان و او و لام و او را تعلق
شد و همین است تعلق ۱۵ تعلق در
اصل و تعلق بود و او مفعول ماقبل او حرف
میج ساکن حرکت و او فعل کرده ما قبل و او را
بعد قاعده یافتند و او در اصل مفعول بود
و ماقبل او اکین مفعول شد و او را بافت
کردند تعلق شد و همین است حکم باقی میج
سواله تعلق و تعلق که در اینجا و او الف
گشت و الف با تعلق ساکنین بیفتاد و معنی
آن گفته می شود و گفته خواهد شد آن یکم در
در ماقبل ماقبل ماقبل ماقبل ماقبل
اثبات فعل مضارع مجهول ۱۶ هرگز نخواهد
گفت آن یکم در در ماقبل ماقبل ماقبل ماقبل
و او مذکر فاعل بحث نفی تاکید بن در فصل
مستقبل معروف ۱۷

لَنْ يَقُولُوا لَنْ تَقُولَ لَنْ يَقُولَ لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولُوا
لَنْ تَقُولُوا لَنْ تَقُولُوا لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولُوا
مَجْهُولٌ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ
لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ
لَمْ يَفْعَلْ مَضارع معروف لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولُوا لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولُوا
لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولُوا لَمْ يَقُولُوا لَمْ يَقُولُوا لَمْ يَقُلْ
لَمْ أَقُلْ لَمْ يَقُلْ نفي مجهول فعل مضارع مجهول لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقَالَ لَمْ يَقَالَ
لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقَالَ لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقَالَ لَمْ يَقَالَ لَمْ يَقَالَ
لَمْ يَقُلْ لَمْ أَقُلْ لَمْ يَقُلْ لام تأكيد بانون ثقیله در فعل مستقبل معروف
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لام تأكيد بانون ثقیله در فعل مستقبل مجهول لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
خفیفه در فعل مستقبل معروف لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ

له هرگز گفته نخواهد شد آن یک مرد
در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر
غائب بحث نفي تاکید بن فعل مستقبل
مجهول ۱۱ گفت آن یک مرد در زمانه
گزشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفي
مجهول ۱۲ هر آینه هرگز
مجهول در فعل مضارع معروف ۱۳
گفته آن یک مرد در زمانه گذشته
صیغه واحد مذکر غائب بحث نفي مجهول
تعل مضارع مجهول ۱۴ هر آینه هرگز
خواهد گفت آن یک مرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید
بانون ثقیله در فعل مستقبل معروف ۱۵
مولوی الزم علی رحمه الله القوی ۱۶
هر آینه هر آینه گفته خواهد شد آن یک
مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث لام تاکید بانون ثقیله در فعل مستقبل
مجهول ۱۷ هر آینه هر آینه خواهد
گفت آن یک مرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید بانون
خفیفه در فعل مستقبل معروف ۱۸ مولوی
انور علی رحمه الله الولی ۱۹

لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَا قَوْلَنَّ لَتَقُولَنَّ لَام تَاكِيدَ بَانُونِ خَفِيفَهُ وَفَعْل
مُسْتَقْبَلُ مَجْهُولٍ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَا قَالَنَّ لَيَقَالَنَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ قُلٌّ قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا
قُلٌّ اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ لَيَقُلَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقُلَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ لَيَقُلَّ لَيَقُلَّ لَيَقُلَّ لَيَقُلَّ
لَتَقُولَنَّ لَيَقُلَّ لَيَقُلَّ لَيَقُلَّ اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ لَيَقُلَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقَالَنَّ لَيَقُلَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقُلَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
بَانُونِ ثَقِيلَهُ قَوْلَنَّ قَوْلَانِ قَوْلَنَّ قَوْلَنَّ قَوْلَانِ قُلَّانِ
اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقَالَنَّ لَيَقُلَّانِ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَيَقُلَّانِ لَا قَوْلَنَّ لَتَقُولَنَّ
اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقَالَنَّ لَيَقُلَّانِ لَا قَالَنَّ لَيَقَالَنَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ بَانُونِ
قَوْلَنَّ قَوْلَنَّ قَوْلَنَّ اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ بَانُونِ خَفِيفَهُ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقَالَنَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ بَانُونِ خَفِيفَهُ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ

۱ هر آینه هر آینه گفته خواهد شد آن یک
مرد در زاده استقبال صیغه واحد ذکر فاعل
بحث لام تکیه بانون خفیفه در فعل مستقبل
مجهول ۲ قُل در اصل اَقُول بود و او
مترک اقبش حرف میجر ساکن حرکت واو
نقل کرده باقی دلوند اجزاء ساکنین شدد
میان واو و لام واو افتاد و همزه که جهت
نقد را بقرار بکون آمده بود در چون افتاد
بکون فاعله همزه نیز بیفتاد و نقل شد همچنین
است در نقل می آن بگو تو یک مرد در زاده
استقبال صیغه واحد ذکر بحث اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
۳ قَوْل در اصل اَقُول بود و او مترک
اقبش حرف میجر ساکن حرکت واو و نقل
کرده باقی دلوند و همزه را بسبب استقبال
ساقط کردند قَوْل شد ۴ لَتَقُلَّ در اصل
لَتَقُولَنَّ بود و او مترک اقبش حرف میجر
ساکن حرکت واو نقل کرده باقی دلوند اجزاء
قاعده یا فتند و او در اصل مترک بود اقبش
اکنون مفتوح گشت و او را با الف بدل کردند
پس اجزاء ساکنین شد میان الف و لام الف
افتاد و لَتَقُلَّ شد و همچنین است در نقل
می آن باید که گفته شوی تو یک مرد در زاده
استقبال صیغه واحد ذکر بحث اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
۵ باید که بگوید آن یک مرد در زاده استقبال
صیغه واحد ذکر بحث اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ ۶
۷ باید که گفته شود آن یک مرد در زاده
استقبال صیغه واحد ذکر بحث اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
مجهول ۸ هر آینه بگو تو یک مرد در زاده
استقبال صیغه واحد ذکر اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
بانون ثقیله ۹ مولوی انور علی رحمانی

لَتَقُولَنَّ لَا قَوْلَ لَنَقُولَنَّ امْرُغَاتِبِ مَجْهُولِ بَانُونِ خَفِيفِ لَيَقَالَنَّ
 لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَا قَالَنَّ لَيَقَالَنَّ نَهِي حَاضِرِ مَعْرُوفِ لَا تَقُلْ لَا تَقُولَا
 لَا تَقُولُوا لَا تَقُولِي لَا تَقُولَا لَا تَقُلَنَّ نَهِي حَاضِرِ مَجْهُولِ لَا تَقُلْ
 لَا تَقَالَا لَا تَقَالُوا لَا تَقَالِي لَا تَقَالَا لَا تَقُلَنَّ نَهِي غَائِبِ مَعْرُوفِ
 لَا يَقُلْ لَا يَقُولَا لَا يَقُولُوا لَا تَقُلْ لَا تَقُولَا لَا يَقُلَنَّ لَا أَقُلْ لَا أَقُلْ
 نَهِي غَائِبِ مَجْهُولِ لَا يَقُلْ لَا يَقَالَا لَا يَقَالُوا لَا تَقُلْ لَا تَقَالَا لَا يَقُلَنَّ
 لَا أَقُلْ لَا أَقُلْ نَهِي حَاضِرِ مَعْرُوفِ بَانُونِ ثَقِيلِ لَا تَقُولَنَّ لَا تَقُولَا
 لَا تَقُولَنَّ لَا تَقُولِي لَا تَقُولَانِ لَا تَقُلْنَانِي نَهِي حَاضِرِ مَجْهُولِ بَانُونِ
 ثَقِيلِ لَا تَقَالَنَّ لَا تَقَالَانِ لَا تَقَالِي لَا تَقَالِي لَا تَقَالَانِ لَا يَقُلْنَانِي
 نَهِي غَائِبِ مَعْرُوفِ بَانُونِ ثَقِيلِ لَا يَقُولَنَّ لَا يَقُولَانِ لَا يَقُولِي لَا يَقُولِي
 لَا تَقُولَنَّ لَا يَقُلْنَانِي لَا أَقُولَنَّ لَا أَقُولَنَّ نَهِي غَائِبِ مَجْهُولِ بَانُونِ
 ثَقِيلِ لَا يَقَالَنَّ لَا يَقَالَانِ لَا يَقَالِي لَا يَقَالِي لَا تَقَالَانِ لَا يَقُلْنَانِي
 لَا أَقَالَنَّ لَا تَقَالَنَّ نَهِي حَاضِرِ مَعْرُوفِ بَانُونِ خَفِيفِ لَا تَقُولَنَّ
 لَا تَقُولَنَّ لَا تَقُولِي نَهِي حَاضِرِ مَجْهُولِ بَانُونِ خَفِيفِ
 لَا تَقَالَنَّ لَا تَقَالَنَّ لَا تَقَالِي نَهِي غَائِبِ مَعْرُوفِ بَانُونِ خَفِيفِ

۱۰ لَا تَقُلْ در اصل لَا تَقُولَنَّ

بود و آواز متحرک اقبل و معروف
 میجو سکن حرکت و آواز نقل کرده
 با قبل و آواز اجمل سکنین شد
 میان و آواز و لام و آواز افتاد و تھے آن
 گو تو یک مود و آواز استقبال
 صیغه واحد مذکر بحث نہی حاضر

معروف ۳

۱۱ گفتہ مشورت یک مود و آواز

استقبال صیغه واحد مذکر بحث نہی

حاضر مجہول ۳

۱۲ بایکہ گفتہ نشود آن یک مود

در آواز استقبال صیغه واحد مذکر

بحث نہی غائب مجہول ۳

لَتُبَاعُوا لَوْتَبَاعِي لَوْتَبَاعَا لَوْتَبَعْنَ لَوْتَبَعْنَ لَوْتَبَعَنَّ لَوْتَبَعَنَّ
 ثِقِيله در فعل مستقبل معروف لَيَبِيعَنَّ لَيَبِيعَانِ لَيَبِيعَنَّ لَيَبِيعَنَّ
 لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ
 لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ لَتَبِيعَنَّ
 مستقبل مجهول لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَانِ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ
 لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ
 لَوْبَاعَنَّ لَوْبَاعَنَّ لَوْتَبَاعَنَّ لَوْتَبَاعَنَّ لَوْتَبَاعَنَّ لَوْتَبَاعَنَّ
 معروف لَيَبِيعَنَّ لَيَبِيعَنَّ لَيَبِيعَنَّ لَيَبِيعَنَّ لَيَبِيعَنَّ لَيَبِيعَنَّ
 لَوْبِيعَنَّ لَوْبِيعَنَّ لَوْتَبِيعَنَّ لَوْتَبِيعَنَّ لَوْتَبِيعَنَّ لَوْتَبِيعَنَّ
 مستقبل مجهول لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَانِ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ
 لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ
 لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا
 لَتَبِيعُوا لَتَبِيعُوا لَتَبِيعُوا لَتَبِيعُوا لَتَبِيعُوا لَتَبِيعُوا
 لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا
 لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا لَيَبِيعُوا

لایع در اصل لایع بوده و حرکت
 آتشش رفت و حرکت یاء
 نقل کرده باقیل دادند و حرکت
 تدریجاً بر سکون آمده بود و حرکت
 کرده و یاء را از جهت التماسه
 ساکنین حذف کرده و یاء شد تعلیل
 دیگر یاء را از جهت بعد تعلیل بنا کردند
 تا ملاصقه مضارع را حذف کردند بعد
 حذف موحس یافته پس موحس را ساکن
 کردند و موحس ساکنین شد میان یاء
 مین یاء را از جهت یاء شد
 الموحس انور علی وجه الله العزیز

لَتَبْعَ امْرَاضٍ مَعْرُوفٍ بِالْوَنِ ثَقِيلَةٍ يَتَّبَعَنَّ يَتَّبَعَنَّ يَتَّبَعَنَّ
يَتَّبَعَنَّ يَتَّبَعَنَّ امْرَاضٍ مَجْهُولٍ بِالْوَنِ ثَقِيلَةٍ لَتَبَاعَنَّ
لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ امْرَاضٍ مَعْرُوفٍ
بِالْوَنِ ثَقِيلَةٍ لَيَتَّبَعَنَّ لَيَتَّبَعَنَّ لَيَتَّبَعَنَّ لَيَتَّبَعَنَّ
لَيَتَّبَعَنَّ لَيَتَّبَعَنَّ امْرَاضٍ مَجْهُولٍ بِالْوَنِ ثَقِيلَةٍ
لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لَيَبْعَنَّ
لِإِبْعَنَّ لَتَبَاعَنَّ امْرَاضٍ مَعْرُوفٍ بِالْوَنِ خَفِيفَةٍ
يَتَّبَعَنَّ يَتَّبَعَنَّ امْرَاضٍ مَجْهُولٍ بِالْوَنِ خَفِيفَةٍ لَتَبَاعَنَّ
لَتَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ امْرَاضٍ مَعْرُوفٍ بِالْوَنِ خَفِيفَةٍ لَيَتَّبَعَنَّ
لَيَتَّبَعَنَّ لَيَتَّبَعَنَّ لِإِبْعَنَّ امْرَاضٍ مَجْهُولٍ بِالْوَنِ خَفِيفَةٍ
لَيَبَاعَنَّ لَيَبَاعَنَّ لَتَبَاعَنَّ لِإِبْعَنَّ لَتَبَاعَنَّ نَهِي حَاضِرٍ مَعْرُوفٍ
لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ نَهِي
حَاضِرٍ مَجْهُولٍ لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ
لَا تَتَّبَعُ نَهِي غَائِبٍ مَعْرُوفٍ لَا يَتَّبَعُ لَا يَتَّبَعُ لَا يَتَّبَعُ
لَا تَتَّبَعُ لَا تَتَّبَعُ لَا يَتَّبَعُ لَا يَتَّبَعُ لَا يَتَّبَعُ نَهِي غَائِبٍ مَجْهُولٍ

۱۰ یٰمُنِیْنَ ذٰرِ اَصْلَ الْاِیْمٰنِ
 بود بار منور، قابض حرف بحرف
 اسکن حرکت یار فعل کرده باقی
 دادند جزو وصل کر لے تقدیر
 ابتداء بسکون آورده بودند چون
 ابتداء بسکون باقی نماندن را
 حذف کردند یٰمُنِیْنَ شد ۱۰ مؤلف
 انور علی رحمۃ اللہ الہی :

بِرَبِّعَنَ آردند یَا اُخْتِ کسر بود کسر دیگر برود شوار داشتند نقل کرده با قبل دادند
 بعد از حرکت ماقبل پس دو ساکن بهم آمدند یَا اُخْتِ اُخْتِ شد بِرَبِّع در اصل
 بِرَبِّع بوده است یا اُخْتِ کسر بود کسر دیگر برود شوار داشتند نقل کرده با قبل دادند
 بعد در کردن حرکت ماقبل بِرَبِّع شد بِرَبِّع در اصل بِرَبِّع بوده حکم او حکم بِرَبِّع است
 و حکم بِرَبِّع اُخْتِ است و بِرَبِّع چون قَائِلٌ مَبِّعٌ در اصل مَبِّعٌ بود از
 مَبِّعٌ نقل کرده به مَبِّعٌ آردند و آو یَا اُخْتِ گشت مَبِّعٌ شد بعد از آن کسر
 یَا اُخْتِ آردند و دو ساکن بهم آمدند یَا اُخْتِ را بیفکنند مَبِّعٌ شد صرف معتل مَبِّعٌ
 از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بِکسر العین فی الماضي و فتحها فی الغابر چون اَلْخَوْفُ
 ترسیدن اثبات فعل ماضی معروف خَافَ خَافَا خَافُوا اَخَافُ
 خَافَتَا خَفْنَ خَفْتَ خَفْتُمَا خَفْتُمْ خَفْتُ خَفْتُمْ خَفْتُمْ خَفْتُمْ خَفْتُمْ خَفْتُمْ
 خَفْتُمْ اثبات فعل ماضی مجهول خِيفَ خِيفَا خِيفُوا خِيفْتُ خِيفْتُمْ
 خِيفْنَ خِفْتُ خِفْتُمْ خِفْتُمْ خِفْتُمْ خِفْتُمْ خِفْتُمْ خِفْتُمْ خِفْتُمْ خِفْتُمْ
 اثبات فعل مضارع مَعْرُوفٌ يَخَافُ يَخَافَانِ يَخَافُونَ يَخَافُ
 يَخَافَانِ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ
 يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ يَخَفْنَ

۱۰ خَافَ در اصل خَوْفٌ بود و آو
 متحرک قبلش مفتوح آن و آو را
 بالف بدل کردند خَاف شد ۱۱
 ۱۲ خَفْنَ در اصل خَوْفٌ بود و آو
 متحرک قبلش مفتوح آن و آو را
 بالف بدل کردند اِخْطَا ساکنین شد
 میان الف و قار الف افتاد و قار
 معجمه کسر دلون تا دلالت کند بر کسر
 مین کسر است غُفْنٌ شد ۱۳
 مولوی نور علی رحمد الله تعالی

مجہول یخاف یخافان یخافون تخاف تخافان یخفن تخاف
 تخافان تخافون تخافین تخافان یخفن تخاف تخاف نفی تاکید
 لمن فعل مستقبل معروف لن یخاف لن یخافان لن یخافوا لن یخاف
 لن یخافان لن یخفن لن یخاف لن یخافان لن یخافوا لن یخافی لن یخافا
 لن یخفن لن یخاف لن یخاف نفی تاکید لمن فعل مستقبل مجہول لن یخاف
 لن یخافان لن یخافوا لن یخاف لن یخافان لن یخفن لن یخاف لن یخافا
 لن یخافوا لن یخافی لن یخافا لن یخفن لن یخاف لن یخاف نفی مجہول
 وفعل مستقبل معروف لو یخاف لو یخافان لو یخافوا لو یخافان
 لو یخفن لو یخافان لو یخافوا لو یخافی لو یخافا لو یخفن لو
 لو یخاف نفی مجہول وفعل مستقبل مجہول لو یخاف لو یخافان لو یخافوا
 لو یخاف لو یخافان لو یخفن لو یخاف لو یخافان لو یخافوا لو یخافی
 لو یخافا لو یخفن لو یخاف لو یخاف لام تاکید بانون ثقیلہ وفعل
 مستقبل معروف یخاف یخافان یخافون یخافون یخافان یخافان
 یخافون یخافان یخافون یخافون یخافان یخافان یخافون یخافان
 لام تاکید بانون ثقیلہ وفعل مستقبل مجہول یخاف یخافان

لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ اَمْرًا تَبْ مَعْرُوفٍ بَانُونِ خَفِيفُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ اَمْرًا تَبْ مَجْهُولٍ بَانُونِ خَفِيفُهُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٍ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ حَاضِرٌ مَجْهُولٍ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ غَائِبٌ
 مَعْرُوفٍ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ غَائِبٌ مَجْهُولٍ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٍ بَانُونِ
 ثَقِيلُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ حَاضِرٌ مَجْهُولٍ بَانُونِ ثَقِيلُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ غَائِبٌ مَعْرُوفٍ بَانُونِ
 ثَقِيلُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ غَائِبٌ مَجْهُولٍ بَانُونِ ثَقِيلُهُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٍ بَانُونِ خَفِيفُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ

والله عنده لا توث بالي شفعال استعان يستعين استعانة فهو
مستعين واستعين يستعان استعانة فهو مستعان الامر منه
استعين والله عنده لا تستعين باب افعال اختار يختار اختيارا
فهو مختار واختار يختار اختيارا فهو مختار الامر منه اختار
والله عنده لا يختار باب افعال انتقاد ينقاد انقياد فهو منقاد
الامر منه انتقل والله عنده لا تنقل اعلال اين ابواب ازان قوانين
که یاد کرده شد برون آید چون تأمل کرده شود اما اغاثه که در اصل اغاثا
بوده است حرکت از واو نقل کرده بما قبل دادند و او در اصل متحرک بود ما قبلش
اکنون مفتوح شد و او الف گشت و مفتی و از جهت اجتماع ساکنین و تاء در آخر
حوض دادند اغاثه شد چون نشعب فرع ابواب ثلاثی مجرد است پس نشعب را
در اعلال و تغییر بر ثلاثی مجرد قیاس کنند تا کم اصل و فرض یک باشد صرف ناقص
واوئی از باب فعل یفعل بغم العین فی الماضی و ضمه
فی الغابر اثبات فعل ماضی معروف دعوا دعوا
دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت
دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت

له و غا در اصل اختیر بود یا متحرک قبلش
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و غا شد
و همچنین مختار و مختار فاعل و مفعول
له اختیر در اصل اختیر بود کسر یا بعد
ضم ثقیل داشت فعل کرده بما قبل دادند بعد
از الی حرکت ما قبل اختیر شد ضمه
را کسر بدل کردند جهت متابعت تائی افتاد
اختیر شد بلا کسر آنچه مشهور است بر
زبانها که اختیر یعنی مجز است فاعل و مفعول
همزه در حرکت خود تاین تائی افتاد است
اگر تاء کسره باشد و اگر مضوم باشد چون
همزه را نیز مضوم باید خواند که الی القوم
له افتاد در اصل القوم بود و او متحرک
ما قبلش مفتوح آن و او را با الف بدل کردند
افتاد شد افتاد در اصل افتاد بود
و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را با الف
بدل کردند اجتماع ساکنین شد میان الف
و دال الف را ضمه کردند افتاد شد و
همچنین لا تنقد ه قاد در اصل
دعوت بود و او متحرک ما قبلش مفتوح و او
را با الف بدل کردند و افتاد شد ه و او
در اصل دعوت بود و او متحرک قبلش
مفتوح و او را با الف بدل کردند اجتماع
ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند دعوت افتاد ه دعوت
در اصل دعوت بود و او متحرک قبلش
مفتوح و او را با الف بدل کردند اجتماع
ساکنین شد میان الف و تاء الف را
حذف کردند دعوت شد ه و او
در اصل دعوت بود و او متحرک ما قبلش
مفتوح و او را با الف بدل کردند اجتماع

ساکنین شد میان الف و تاء الف افتاد زیرا که تاء بالفعل متحرک است اما چون حرکتش ماضی است از آنکه حادث شده است بسبب الف بعد از این حرکت را
اعتبار قرار نگیرد اعتبارا لاصل ساکن قرار دادند و الف را حذف کردند

لِتَدْعَا لِدُعَايْنِ لَا دُعَا لِدُعَا امراض معروف بانون ثقيله اَدْعُوْنَ
اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ
ثقله لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعَايْنِ
امراض معروف بانون ثقيله لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ
لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ امراض
مجهول بانون ثقيله لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ
لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ امراض معروف بانون
خفيفه اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ امراض مجهول بانون خفيفه
لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ امراض معروف بانون خفيفه
لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ امراض مجهول بانون خفيفه
لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ امراض معروف
بانون خفيفه لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ امراض
مجهول بانون خفيفه لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ
امراض معروف بانون خفيفه لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ
امراض مجهول بانون خفيفه لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ

له نام در اصل زاری بود
ضمه بر آه و شور داشته
ساکن کردن غایب ساکنین شد
میان بار و تنوین آه افتاد
نام شد //

لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيْنَ هِيَ حَاضِرٌ مَّجْهُولٌ لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيًّا لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيًّا
لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيْنَ هِيَ غَائِبٌ مَعْرُوفٌ لَا يَرْمِي لَآرْمِيًّا لَا يَرْمِيَا
لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيًّا لَا يَرْمِيْنَ لَا أَرْمِي لَا تَرْمِي هِيَ غَائِبٌ مَّجْهُولٌ
لَا يَرْمِي لَآرْمِيًّا لَا يَرْمِيَا لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيْنَ لَا أَرْمِي لَا تَرْمِي
لَا تَرْمِي هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ بَانُونٌ ثَقِيلٌ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا تَرْمِيْنَ
لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ
هِيَ غَائِبٌ مَعْرُوفٌ بَانُونٌ ثَقِيلٌ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا يَرْمِيْنَ
لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا أَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ هِيَ غَائِبٌ
مَّجْهُولٌ بَانُونٌ ثَقِيلٌ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ
لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا تَرْمِيْنَ هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ
بَانُونٌ خَفِيفٌ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا تَرْمِيْنَ هِيَ حَاضِرٌ مَّجْهُولٌ بَانُونٌ خَفِيفٌ
لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا تَرْمِيْنَ هِيَ غَائِبٌ مَعْرُوفٌ بَانُونٌ خَفِيفٌ لَا يَرْمِيْنَ
لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا أَرْمِيْنَ لَا تَرْمِيْنَ هِيَ غَائِبٌ مَّجْهُولٌ بَانُونٌ خَفِيفٌ
لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا أَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ هِيَ غَائِبٌ مَّجْهُولٌ بَانُونٌ خَفِيفٌ

رَامُونَ رَامِيَّةً رَامِيَتَانِ رَامِيَاَتِ اسم مفعول مَرْمِيٌّ مَرْمِيَتَانِ مَرْمِيَتُونَ
 مَرْمِيَّةٌ مَرْمِيَتَانِ مَرْمِيَاَتِ قوانین این ابواب چون قوانین ابواب مقدم است
 اما مَرْمِيٌّ در اصل مَرْمُوئی بوده است و او را یار کردند و یار او را یار او نام کردند و ما قبل یار
 کسی که نذر بر او موافقت یا مَرْمِيٌّ شد زیرا که هر جا که واو یا هم آیند و اول ایشان ساکن باشد
 و بدل از چیز نباشد و محمول بر وجه تحکیر نباشد و از التباس این باشند آن واو را بیا بدل کنند
 یار را در یار او نام نمایند و ما قبل می کشند و اگر مضموم باشد چون مَرْمِيٌّ و سَيِّدٌ و مَرْمِيٌّ
 و لَتَانِ که در اصل مَرْمُوئی و سَيِّدٌ و طَوِيٌّ و لَوِيَانِ بوده است و در چنان
 واو یا نشد زیرا که یار بدل از او است که در اصل دَفْعَانِ بوده است نه بین که جمع
 می دوازده می آید و در اَسْوَدٌ و او یا نشد زیرا که محمول است بر اَسَاوَدٌ
 و در اَيُّوْمٌ و او بسلامت ماند زیرا که از التباس این نیست و در حَيَوَةٌ و
 حَيَوُونَ و او بسلامت از بند بر شد و و صرف ناقص از ابواب دیگر برین اصول مذکور
 قیاس کنند بآب فعال چون اَعْلَى يُعْلِي اَعْلَاءُ فهو مَعْلٍ و اَعْلَى يُعْلِي اَعْلَاءُ
 فهو مَعْلٌ الامر من اَعْلٍ و الفی عنه لا تَعْلٍ بآب تَفْعِيل تَفْعِي تَعْمِيَةٌ فهو مَعْمٍ
 و تَعْمِي تَعْمِيَةٌ فهو مَعْمٍ الامر من مَعْمٍ و الفی عنه لا تَعْمٍ بآب تَفْعُلْ تَفْعُلٌ تَفْعُلَةٌ
 تَفْعُلَةٌ فهو مَعْمٍ و تَفْعُلٌ تَفْعُلٌ تَفْعُلٌ الامر من تَفْعُلٌ و الفی عنه لا تَفْعُلٌ

۱ مَرْمِيٌّ در اصل مَرْمُوئی بود و او را
 یار و یک جا جمع آمدند اول ایشان
 بود و او را یار کردند و یار او را یار
 کردند و مضموم را بجز بدل کردند بر آنست
 مناسبت یا بجز می شد ۲ مَرْمِيٌّ امر از است
 از مَرْمُوئی و طَوِيٌّ که اول آنها محمول
 است پس اگر تعیل کنند انتقال از است
 به مثل لازم آید ۳ مَرْمِيٌّ امر از است
 از اَسْوَدٌ و مَرْمِيٌّ که تعصیر هر دو است
 از اگر محمول است بر اَسَاوَدٌ و مَرْمِيٌّ ۴
 مَرْمِيٌّ امر از طَوِيٌّ بعد الله اولی ۵ مَرْمِيٌّ
 ایوم روز بسیار روشن که از الفی ۶
 از اگر محمول است بر اَسَاوَدٌ ملتبس می شود
 به ایوم که بمنی مرجه زن وزن به مرد
 است ۷ حَيَوُونَ نام هر وضع و گن
 را هم گویند و تعیل گفته اند که تعصیر
 موافق قیاس است از اگر اگر او نام میگردند
 ملتبس به حَيَوَةٌ که بسلامت می شد
 ۸ مَرْمِيٌّ در اصل مَرْمُوئی بود و او را یار
 در طرف بعد کسره یار بدل کردند و مضموم را
 تعیل داشته ساکن کردند تعیل شد ۹
 از مَرْمِيٌّ در اصل مَرْمُوئی بود و او را یار
 طرف بعد الف زاده به جز بدل کردند و مضموم
 شد ۱۰ تَفْعُلٌ در اصل مَرْمُوئی بود و او را
 واقع شد در اسم ممکن به مضموم و این تعیل
 مضموم را بجز بدل کردند پس قاعده یا فاعله
 در طرف است بعد کسره آن واو باید کردند
 تلقیا شد ۱۱

نند
نند

بَابُ فِتْعَالُ اجْتَنَى يَجْتَنِي اجْتِنَاءٌ فَهُوَ يَجْتَنِبُ وَاجْتَنَى يَجْتَنِي
 اجْتِنَاءٌ فَهُوَ يَجْتَنِي الْأَمْرَ مِنْهُ اجْتِنَاءٌ وَاللَّهُ عَنْهُ لَا تَجْتَنِبُ أَمَّا
 تَجْتَنِيهِ دَرِ اسل تَجْتَنِيهِ اَبود واد واد یار گشت بر حسب قاعده یک را انگندند و تار در آن عرض
 آن در آوردند تَجْتَنِيهِ شد قانون هر جا که در حرف از یک جنس بهم آیند یک را
 تخفیف کنند به طریق یکی اقسام چون فَرَّ و عَنَّا دَوْم حذف بر خلاف قیاس
 چون طَلْتُ و مَسْتُ سَوَّم ابدال بر خلاف قیاس چون قَدْ خَابَ مَنْ
 دَسَمَهَا که در اصل دَسَمَهَا بود تَلَقَّى که در اصل تَلَقَّوْا بوده است فَمَتَّه تاف را بکسره
 بدل کردند و او را بیار بدل کردند تَلَقَّى شد بعد یا ساکن کردند بسبب تحقق التقای
 ساکنین میا یا و تونین یار را انگندند تَلَقَّى شد زیرا چه در سخن عرب هیچ اسم ممکن نیایی که در آخر
 او حرف ملت باشد پیش از وی فتمه بود اگر چنین اتفاق افتد فتمه را بکسر بدل کنند اگر حرف
 ملت و او باشد یا کنند چون تَلَقَّى و تَلَا ق و قَلَنْس و اَدْل که در اصل تَلَقَّوْا و
 تَلَا ق و قَلَنْس و اَدْل بوده است صرف لیف مفروق برین اصول که یاد کرده شد بیرون
 می آید فای وی را بر معتل فاق قیاس کنند و لام وی را بر معتل لام از حَرَبِ یَغْفِرُ
 چون قَفَى یَغْفِرُ و قَا یَغْفِرُ و قَفَا یَغْفِرُ و قَفَا یَغْفِرُ و قَفَا یَغْفِرُ
 مَوْقِ الْأَمْرِ مِنْهُ ق وَاللَّهُ عَنْهُ لَا تَنْ وَاذْ سَمِعَ یَسْمَعُ یَسْمَعُ وَجِ

له در اصل تَجْتَنِيهِ اَبود واد واد یار گشت بر حسب قاعده یک را انگندند و تار در آن عرض
 آن در آوردند تَجْتَنِيهِ شد قانون هر جا که در حرف از یک جنس بهم آیند یک را
 تخفیف کنند به طریق یکی اقسام چون فَرَّ و عَنَّا دَوْم حذف بر خلاف قیاس
 چون طَلْتُ و مَسْتُ سَوَّم ابدال بر خلاف قیاس چون قَدْ خَابَ مَنْ
 دَسَمَهَا که در اصل دَسَمَهَا بود تَلَقَّى که در اصل تَلَقَّوْا بوده است فَمَتَّه تاف را بکسره
 بدل کردند و او را بیار بدل کردند تَلَقَّى شد بعد یا ساکن کردند بسبب تحقق التقای
 ساکنین میا یا و تونین یار را انگندند تَلَقَّى شد زیرا چه در سخن عرب هیچ اسم ممکن نیایی که در آخر
 او حرف ملت باشد پیش از وی فتمه بود اگر چنین اتفاق افتد فتمه را بکسر بدل کنند اگر حرف
 ملت و او باشد یا کنند چون تَلَقَّى و تَلَا ق و قَلَنْس و اَدْل که در اصل تَلَقَّوْا و
 تَلَا ق و قَلَنْس و اَدْل بوده است صرف لیف مفروق برین اصول که یاد کرده شد بیرون
 می آید فای وی را بر معتل فاق قیاس کنند و لام وی را بر معتل لام از حَرَبِ یَغْفِرُ
 چون قَفَى یَغْفِرُ و قَا یَغْفِرُ و قَفَا یَغْفِرُ و قَفَا یَغْفِرُ و قَفَا یَغْفِرُ
 مَوْقِ الْأَمْرِ مِنْهُ ق وَاللَّهُ عَنْهُ لَا تَنْ وَاذْ سَمِعَ یَسْمَعُ یَسْمَعُ وَجِ

۱۰ واو در اصل طاء و ی بود ضمیر یا
 ثقیل بود از اختصار اجزاء ساکنین در میان
 یه و تخوین یه را حذف کردند و واو را بهرزه
 بدل زدند و نیز که در ماضی و مضارع است
 ماضی است ۱۱ ی و ی در اصل ی و ی بود
 و از افتاد در طرف پدید سره لکن و از باب یاء
 که در ی و ی شد ۱۲ ی و ی در اصل
 ی و ی بود و از دو موضع ثالث بود لکن
 در یاء شد و حرکت ناقص مخالف و از ی
 آن و از یاء که در یاء بعد قاعده یافتند
 یاء متحرک متبلس مفتوحه آن یاء را یاء
 بدل کردند ی و ی شد ۱۳ ی و ی در اصل
 ی و ی بود و از یاء و یک جابم آمدند و اول
 آنها ساکن بود و از یاء که در یاء را در یاء
 او فاعل نمود و ی و ی شد ۱۴ ی و ی در
 اصل مفتوحه و ی و ی شد و از یاء را بجز فعل
 کردند و از دوم ساکن پدید سره افتاد و ی
 و از یاء که در یاء بعد و از یاء و یک جابم
 آمدند و اول آنها ساکن بود و از یاء که در یاء
 یاء را در یاء او فاعل کردند و ی و ی شد ۱۵
 ذب در اصل ذب بود و حرف از یک
 جنس بهم آمدند و هر دو متحرک و اقبل آنها هم
 متحرک اول را ساکن کرده در دوام
 کردند ذب شد ۱۶ ذب در اصل
 ی و ی بود و حرف از یک جنس در یک کلمه
 بهم آمدند و هر دو متحرک متبلس ساکن حرکت
 اول فعل کرده با قبل و از اول را در ردیف
 او فاعل کردند ذب شد ۱۷ ذب در اصل
 راغده باز داشت و ذب کلمات آمدند
 و قرار گرفت در جائی ۱۸

لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ لَا م تَاكِيدَ بَانُونِ خَفِيفَهُ دَر فَعْلِ مُسْتَقْبَلِ مَعْرُوفٍ لَيْذُبْنَ
لَيْذُبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ لَا م تَاكِيدَ
تَاكِيدَ بَانُونِ خَفِيفَهُ دَر فَعْلِ مُسْتَقْبَلِ مَجْهُولٍ لَيْذُبْنَ لَيْذُبْنَ لَنْذَبْنَ
لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ اَمْرًا حَاضِرًا مَعْرُوفًا ذُبْ
ذُبَا ذُبَا ذُبْ ذُبَا اَذُبْنَ اَمْرًا حَاضِرًا مَجْهُولًا لَنْذَبْتَ لَنْذَبْتَ
لَنْذَبُوا لَنْذَبْتَ لَنْذَبْتَ لَنْذَبْتَ اَمْرًا غَائِبًا مَعْرُوفًا لَيْذُبْتَ
لَيْذُبْتَ لَيْذُبُوا لَنْذَبْتَ لَنْذَبْتَ لَيْذُبْتَ لَيْذُبْتَ لَا ذُبْتَ لَنْذَبْتَ
اَمْرًا غَائِبًا مَجْهُولًا لَيْذُبْتَ لَيْذُبْتَ لَيْذُبُوا لَنْذَبْتَ لَنْذَبْتَ
لَيْذُبْنَ لَا ذُبْتَ لَنْذَبْتَ اَمْرًا حَاضِرًا مَعْرُوفًا بَانُونِ ثَقِيلَهُ
ذُبْنَ ذُبَانِ ذُبْنَ ذُبْنَ ذُبَانِ اَذُبْنَانِ اَمْرًا حَاضِرًا مَجْهُولًا
بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَنْذَبْنَ لَنْذَبَانِ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبَانِ لَنْذَبْنَانِ
اَمْرًا غَائِبًا مَعْرُوفًا بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيْذُبْنَ لَيْذُبَانِ لَيْذُبْنَ
لَنْذَبْنَ لَنْذَبَانِ لَيْذُبْنَانِ لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ اَمْرًا غَائِبًا
مَجْهُولًا بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيْذُبْنَ لَيْذُبَانِ لَيْذُبْنَانِ لَنْذَبْنَ
لَنْذَبَانِ لَيْذُبْنَانِ لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ اَمْرًا حَاضِرًا

له ذب در اصل اذوب بود بر آنکه
ادغام در اذوب جازه است و اینست
لنذر بر اصل داشتن هم میگوید پس قانونش
اینکه دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول
محرک ثانی ساکن و ما قبل آنها نیز ساکن
بود حرکت حرف اول فعل کرده با قبل
داوید اجتناب ساکنین شد و در حرف
میگردد ثانی را فخر دادند بنا بر آنکه اخف الحركات
است یا کسر دادند باعتبار اصل آن الساکن
اذا متوک مکن با کسر یا ضمیر دارند به جهت
مناسبت ضمیر بین و بر تقدیرش اول
ادغام در اذوب کردند و جمله وصل از جهت
ابتداء بسکون آورده بودند چون ابتداء
بسکون باقی ماند جمله را را نگذاشتند ذب
ذوب ذب شد ۱۲ مولوی انور علی
رحمه الله الولی

معروف بالنون خفیفه ذُبْنٌ ذُبْنٌ ذُبْنٌ امر حاضر مجهول بالنون
 خفیفه لَتَذُبُّ لَتَذُبُّ لَتَذِبْنِ امر غائب معروف بالنون
 خفیفه لَيَذُبُّ لَيَذِبْنِ لَتَذِبْنِ لَذِبْنِ امر غائب
 مجهول بالنون خفیفه لَيَذِبْنِ لَيَذِبْنِ لَتَذِبْنِ لَذِبْنِ
 لَتَذِبْنِ نهی حاضر معروف لَتَذِبْ لَتَذِبْ لَتَذِبْ لَتَذِبْ
 لَتَذِبْ نهی حاضر مجهول لَتَذِبْ لَتَذِبْ لَتَذِبْ
 لَتَذِبْ نهی غائب مجهول لَيَذِبْ لَيَذِبْ لَيَذِبْ
 لَتَذِبْ لَتَذِبْ لَتَذِبْ نهی حاضر معروف لَتَذِبْ
 بالنون ثقیله لَتَذِبْنِ لَتَذِبْنِ لَتَذِبْنِ لَتَذِبْنِ
 لَتَذِبْنِ نهی حاضر مجهول بالنون ثقیله لَتَذِبْنِ
 لَتَذِبْنِ لَتَذِبْنِ لَتَذِبْنِ لَتَذِبْنِ
 نهی غائب معروف بالنون ثقیله لَيَذِبْنِ لَيَذِبْنِ
 لَيَذِبْنِ لَتَذِبْنِ لَتَذِبْنِ

الف مفتوح بعد از فتح مثال آوردست
 لزان از اصول ابواب یعنی مجرور و چهارم از
 باب افعال و پنجم از باب استفعال یعنی مجرور
 پس امر مضارع و ارد نشد که سه مثال لزان
 کفایت می کرد ۱۲ جاکما از موالع لوفام
 یکے آنست که حرف اول در شلین مدغم فیها
 خواه در باب تفصیل و تفعل یافته شود یا غیر
 آن از اگر اول یا در حرف باشد لوفام
 کند لوفام اول زائل شود پس معلوم نشد
 که این کدام وزن است یا اینکه در حرف را
 در یک حرف ادغام کند و این منفع است ۱۳
 ۱۴ ماضی معروف از محذوفه یعنی فرب
 دادن ۱۵ مولوی از وسطه رحمه الله الوصله
 ۱۶ با کحرف طت و متیکه ساکن باشد
 شسته بحرین یمن می شود پس اگر حرکت آبلش
 جاض باشد حرف مد و لین گیرند پس هر حرف
 در حرف یمن است و کس این زیر که حرف طت
 ساکن و آبلش حرکت غیر جاض را حرف
 یمن خواهند گفت در حرف مد الف همیشه مد
 باشد و واء و یاء گاهی حرف لین می باشند
 چون قول و یحیی و گاهی حرف مد چون یحیی
 و یحیی و گاهی حرف مد لین نمی باشند چون
 از ابتدای کلمه واقع شوند چون و عد و غیره
 و مد را مدگرند از جهت درازی صوت آنها
 و قوت تلفظ و لین از جهت خروج آنها از
 مخارج خود با برتری و سهولت ۱۷ از شرح
 تعریف -

ادغام نشد زیرا که لمحق بر مخرج است اگر ادغام کنند الحاق باطل شود یدنب در اصل یدنب بود
 حرکت با اول را نقل کرده با قبل دادند و باز در بار ادغام کردند یدنب شد زیرا که هر جا که لوفام
 کنند مگر نند که قبل آن مدغم متحرک است یا ساکن اگر متحرک باشد حرکت حرف اول را میندازند و
 ساکن کرده در دوم ادغام کنند و اگر ساکن باشد حرکت مدغم آورد و بند پس ادغام کنند چون
 ذنب یدنب و عقی یعقی و فرب فرب و لعل یلعل و استود یستود و لرب یدرب
 در اصل لم یدرب بود باقی اول ساکن شد از جهت ادغام و ثانی ساکن شد لم جازم پس دو ساکن
 بهم آمدند و در سخن عرب دو ساکن بهم نیامدند و در وقف حرف آخر حرکت دادند بعضی فحور لآن
 النقة اخف الحركات و بعضی کسر لآن الشاکن اذ احواله حوله بالکسر و بعضی
 از جهت موافقت ماقبل و بعضی بر اصل خود داشته اند و حکم امر و نهی برین قیاس است و در باب
 یحیی الی حجاز و اول نهیب بنو نیم است ۱۸
 تفصیل تفعل ادغام نشد زیرا که ادغام در اصل باب است بدانکه تعلیل کرد در مجهول و مقول و مضارع و ماضی
 کرده شد اما تعلیل چند دیگر که بدان حاجت افتد نیز یاد کنم تعلیل اول هر الف که ماقبل آن مفهم باشد
 و او گردد چون خادع و خادع و خالید و خالید تعلیل آخر هر الف که ماقبل آن مکسور باشد
 یا گردد چون عراب و عراب و مفتاح و مفتاح و مقایم و مقایم تعلیل آخر هر حرف مد و لین که سوم
 جا باشد زائد بود پس از الف فعایل آفتد جزه گردد چون گیرید و کزاید
 و معین و معین و کوب و کوب و کایم و کایم اما در معیشة و معایش
 ۱۹ مولوی

و سَلَبُ چُونِ کَلکه کرد و آنکَلکه کرد و رفتن در چِسَب چُونِ اَصْبَحَ
 در باد شد و اَعْوَقِ بَران شد و آمدن بچِسَب چُونِ اَلَمَرِ بچِنَبه کوه پید آمد
 و دادن چِیز چُونِ اَقْدَر گمانی گور داد و اوراد خدا و ند چِسَب شدن چُونِ
 اَلْبَن خداوند شیر شد و اَتَمَّا خداوند غرا شد و یافتن چِسَب بر سَفَت چُونِ
 اَلْمُحَلَّاتِ ستوده یا تم اوراد و اَبْتَدَا فَعَلَ چُونِ اَشْفَقَ ترسید و اَلْحَجَجِ
 اَلْحَاج کرد و اَخَاصِیْتُ بَاب تَفْعِیل شش چیز است تعدیه چُونِ خَوَج بیرون
 آمد و خَوَجَه برون آوردن و اَمْلَأَ مِیَالِغَه چُونِ قَطَعْتَه پاره کردم اوراد و سَلَبُ
 چُونِ قَذَايَتْ جِنَّه پَر غَس شد چِشَم او و قَذَايَتْ جِنَّه خَس از چِشَم او بردم و
 نَسَبت چُونِ فُسَقْتَه ناسق خوانم ایداد و کَفَرْتَه کافر خوانم اوراد و عَابَ چُونِ حِیْثَه
 حِیْثَه اَللّهِ گفتم اوراد و سَقِیْتَه سَقَا اَللّهِ گفتم اوراد و اَبْتَدَا فَعَلَ
 چُونِ کَلَمْتَه سخن گفتم با او و اَخَاصِیْتُ بَاب تَفْعِیل پنج چیز است مَلَاو
 تَفْعِیل چُونِ قَطَعْتَه قَطَعْتَه پاره کردم اوراد پس پاره پاره شد و سَلَبُ
 چُونِ حَاب گناه کرد و حَوَّب از گناه باز آمد و تَكَلَّفُ چِسَب کفر امان و
 باش چُونِ تَحَلَّمْتُ از خوشتن علم نمودم و تَشَجَّعْتُ از خوشتن شجاعت نمودم
 و اَمَدُک اَمَدُک گرفتن چِسَب چُونِ تَجَمَّع جموعه بر هم خورد و

سَلَب زانم کردن از شیشه یا نذر
 صاحب فصول الکبری اَلَمْ شال
 سزاوار شدن به ازال اخذ بیان کرده
 و حق با دوست زیرا که صاحب هر دو تاج
 می نویسد اَلَمْ سزاوار است شدن
 است کردن سَلَب یعنی آمان فعل یعنی
 که هر دو تاجی معنی نیامده باشد چُونِ اَشْفَق
 که شفقت یعنی هر دانی کردن آید و بچِنَبه
 در سید کذافی الصبر و صبر و صبر
 الحمد لله علی البیم یعنی داخل شدن شکر
 در نیام آید چُونِ اوراد و باب افعال بر نود
 گویند الحمد لله می آید بچِنَبه مضمر کردن نه
 یعنی اول کذافی القاموس و القاموس
 کَلَمه بدانکه تکثیر در کتب لغت و لغت
 و صاحب تاج یعنی گوشتن لاگناه و کَفَرْتَه
 دادن سوگند آید و آتا یعنی کافر خوانم
 اَلْقَار است و تکثیر وین معنی لغت تکلیف
 است کذافی اَلْمَلَا و صاحب مغربی نویسد
 که تکثیر وین معنی از ایل سان مستطیر
 نشد و تعین است در کشف القناع آید
 هر دو تاج معنی هم آید و نظر اعلیٰ هر دو
 از روی ملامت اَللّهِ القوی ه ه یعنی که بچِنَبه
 خسته کردن آید مانند قوت و قوت اَلْمَلَا
 اَلْمَلَا و اَلْمَلَا و اَلْمَلَا و اَلْمَلَا و اَلْمَلَا
 کذافی الصبر و صبر و صبر و صبر و صبر
 ابتداء بچِنَبه سخن گفتن آید و چِنَبین جمله
 سَلَبه نظر را بریده و کفر کند و کفر
 کند بر ذوق من مفعول اثر ملامت را

۱۰ شاکت یعنی شریک بودن قائل و

مفعول در فاعلیت و مفعولیت له هر یک

موجب را ۱۱ مفعول مجری ۱۲ مفعول مفعولیت

نفل بر وزن فعلن ۱۳ مفعول مفعولیت و مفعولیت

با متباین است که در مقام یک قائل هر یک

می باشد چون ضارب زیر عمر آرد یعنی هر یک

قائل و مفعول و در قائل هر دو در لفظ قائل

باشد و در مفعول قائل مفعول و با متباین

اگر در قائل مشارک هر دو طرف و از آن

هر می باشد چون عشره قائل و قائل عشره

گشت هر یک از این هر یک را و لایق قائل عشره

و قائل یا مفعول او اگر مفعول مقصود است

برای اشتراک لفظین ای هر دو است در این هر دو

طرف که یکی از این مجموع قائل باشد و دیگری

مفعول آری هر دو طرفش عام است اگر هر یک

با متباین معنی واحد باشد چون ضارب و ضارب

چون ضارب و قائل عشره و قائل عشره

بر قائل و با متباین در مقام مفعول و مفعولیت

مشارکت یکجا مجموع به جانب دیگر ضرورت

بجای قائل که در اینجا مشارک از افزونگی

فیما بینهم کفایت میکند مولوی انوشی

روشن ۱۴ جوشن قرابین معنی باید بود

شکستن سخن از سخن پشت از ضرب آمده است ۱۵

کذا فی التلخیص یعنی سوال و طلب اصل با

استفعال است چرا که همین استفعال بر طلب

است ۱۶ در این است لغات مرکبات

فعلی از زمان مراد و از قائل اشاعر شعرو

إن البغاث بأرضنا تنزعم والأشجار

أستزعمنا تنزعم یعنی در شکیبایان و در غرض

در زمین اگر گرسنه شود و ماده خورد بازار را

مانز میگرداند ۱۷ صاحب مفعول و غیر من

مفسرین از شریک و در مثال قهر آورده اند و می یابان است پس مراد از آنست که در مثال ابتداستان یعنی نرنگی در زبان تراشیده آورده و بخود اگر مجروح بدین

تَعْلَمُوا سَأَلَسَا لَمْ أَمُوتْ وَاجْتَدَأَ فَعْلٌ چُون تَعْلَمُ سخن گفت و خاصیت باب

مُعَاذِلَةٌ مُشَارَكَةٌ است چُون حَادِثَةٌ جُغْدٌ کَرْدَ اَوْدَ وَ قَاتَلَهُ کَا زَارَ کَرْدَ اَوْدَ کَرْدَ نَفْتِ

چند چُون عَاقِبَتُ اللَّقْصَ وَ طَارَقْتُ النَّعْلَ وَ دَعَا چُون عَا فَا كَا اللَّهُ مِّنَ الرِّمَاحِ

مَدْرَسَتِ کَرْدَ اَوْرَا خَا اَنْرِ جَارِی ۱۲ قَرَبْتُ دُو خَم نَعْلَ رَا ۱۳

و خاصیت باب تَعَاوُلُ دُو چیز است مُشَارَكَةٌ چُون تَضَارَعْنَا بَزْدِیمْ بَا یکدیگر

تَعَا بَلْنَا در برابر یک دیگر افتادیم وَ تَعَلَّفُ حَیْکَ خَوَا بَانِ دِی نَبَاشِ چُون

تَمَارَضْتُ خَوِشْتَن رَا بِسَارِ سَا نَعْمَ وَ فَرَقْتُ مِیَان تَعَاوُلُ و مَعَاوَلْتُ آنست که مَعَاوَلْتُ

از رُو لَفْظِ مَفْعُولِ خَوَا بِر چُون ضَارَبْتُهُ و تَعَاوُلُ مَفْعُولِ نَخَا بِر اِنْدَ تَضَارَعْتُهُ مَکُونِید و

بِجَا اَو تَضَارَعْنَا کَویند و خاصیت باب اِفْعَالٌ سِه چیز است اِشْتِرَاکٌ چُون

اِقْتَتَلْنَا بَا یکدیگر کَا زَارَ کَرْدِیمْ وَ اِشْجَا بِر حَیْکَ از برای خود چُون اِشْتَرَاکٌ بَرِیَان

کَرْدِیمْ از برای خود و اِجْلَعْتُ لِبَغْ سَا نَعْمَ از برای خود و اِشْتَرَاکٌ اِفْعَالِ چُون اِفْعَالِ

در ویش شد و خاصیت باب اِسْتِفْعَالٌ بِیْج چیز است سَوَالٌ چُون

اِسْتَطَعْتُ خَوِشْتَن اَز و اِیْن اِصْلُ بَابٌ و لَطْنٌ چُون اِسْتَحْسَنْتُ نِکُو پِنْدَا

اَوْرَا و اِسْتَقْبَحْتُ زِشْت پِنْدَا شْت اَوْرَا و اِجْدَانِ کَسِرِ صَفْتِ چُون اِسْتَحْکَمْتُ

کَرِیمِ بَا شَم اَوْرَا و تَحْوَلٌ چُون اِسْتَسْمَرْتُ الْبَغَاثُ مَرِگَسْت مَرَضٌ ضعیف و

اِسْتَفْخَقْتُ الْجَعْلَ اَو گِشْت جَمْلٌ و اِسْتَجْعَلْتُ اِفْعَالِ چُون اِسْتَجْعَمْتُ اَنَا دَلِی

دَیْخَتْنِ شِیْنِ مَافِ ۱۴ دَیْخَتْنِ شِیْنِ مَافِ ۱۵

۱۶ ۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

بجستين لطيب چاريان ۴ خياث

1

۱۲

۱۰۰

وَرِثَ بَابُ

—

نیز آشتن ۱۱

...

۱۵۴۴

10

11-

451

100

و قعال آملال و بشو تر سن
آند آید روزانش با دیگره تذکره نگار
که کلاب و سلام آمد کتاب و به کلاب
کتاب مصدق کتب و باب تفسیر کرد
مثل خاموس و در هر ورق یافته نه
شود آری خیال با کسر و تخفیف مصدق
فعل آمد چون کلاب که در بعضی نظ
دید شد و از دست کلاب قالی گفتند
باینجا که آباد با تخفیف لیکن شیخی
در شهر شایه می گوید من آنکه نسیم
که کلاب تخفیف را مصدق کلاب به تصحیف
میں گفته باشد خدا نزد من آن است
که در آیت به تخفیف کلاب را مصدق کلاب
گویند مصدق کلاب **هـ** نماز گزارد
و در دو گفتن و راست کردن معاصی
آتش که کلابی القهر

[illegible]

وازمقتل فاکبر میں مفعول از هر با که باشد چون مؤعدا و مؤجلا و از مقل لام و
 مضاعف مفعول باشد بنظر میں چون مانی جائے آمدن و وقت آمدن و ممانی جائے
 تیر انداختن و وقت تیر انداختن و مفعول جائے گرفتن و وقت گرفتن و مفعول جائے
 آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن و هر فعلی که مستقبل او یفعل و یفعل بنظر و ضم من
 باشد مکان و زمان او بر وزن مفعول بنظر میں باشد چون مکتب جائے بنشستن و
 وقت بنشستن و مسموم جائے شنیدن و وقت شنیدن و مقطع جائے بریدن و وقت
 بریدن اما مشائی و مغرب و مسقط و منبت و مفرق شاذ
 است و در مشید و مسکن و مجیم و مطلق و منسلک فتح و کسر لغت
 است و مفعول بنظر میں مصدر همه افعال ثلاثی را باشد چون ضرب مفعول یا و کتب
 مکتبا مفعول فاعل از باب یفعل بکسر میں که بر وزن مفعول بکسر میں آید چون
 وعد مؤعدا و وضع مؤضعا و بسیار جا است که در اسمائے مکان تکرار آید
 چون مفعول و مفعول و از شنبه ثلاثی مکان و زمان و مصدر و مفعول هم بر
 یک وزن آید چون مکتب جائی گرامی کردن و وقت گرامی کردن و گرامی کردن و از
 گرامی کرده شد و هم محب جائے ترسانیدن و وقت ترسانیدن و ترسانیدن و مرد
 ترسانیده شد و فاعل مفعول را در میزان بیان کردیم اما باید دانست که

۱- و نیز هر چند از ان بر خط
 قیاس مفعول آمده اند چون مؤعد و
 مؤجلا و مؤجلا و مؤجلا و مؤجلا
 و مؤجلا و مؤجلا و مؤجلا و مؤجلا
 و مؤجلا و مؤجلا و مؤجلا و مؤجلا
 ۲- است الا ناقص لے کمال و ضمیمه
 یفعل مفعول آید و اما الا شال ۱۲
 ۳- جائے کرده آوردن ۱۲
 ۴- جائے قربانی حیوان و عبادت
 ۵- مفعول از وسط هر مصدر
 مقل فاعل از لعل مفعول
 باشد چون مؤجلا و مؤجلا و مؤجلا
 کسر فتح و در هر دو جا زیت فاعل ۱۲
 ۶- جائے اگر چه کثیر الوصف و در
 جائے باشد و آن آن چیز باشد
 پس قیاس کثرت در افعال مفعول است
 بر لے طرف لهذا جا کرده و در ان شیرو و گ
 و بسیار بسیار باشد گویا فاعل
 و فاعل و مفعول و قیاس مطرد
 نیست که در هر جا که خواهی بمانی لهذا
 گفته نشود و مفعول و مفعول و مفعول
 در انجا کثرت کفار و چه جائے خواسته

اسم فاعل از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بکسر العین فی الماضی وفتحها فی المستقبل
 شش گونه آید فاعِلٌ چون سَامِعٌ وَاَلِمْ وَفِعِلٌ چون سَمِيعٌ وَعَلِمْ و
 فَعِلٌ چون حَزِیْزٌ وَفَرِحٌ وَاَفْعَلٌ چون اَحْمَدٌ وَاَعِنٌ وَمُؤَنِّهٌ فَعْلَاءُ
 چون حُرَّاءٌ وَعَیْنَاءٌ وَجَمْعُهَا فَعْلٌ چون حُرَّاءٌ وَعَیْنٌ وَفَعْلَانٌ چون
 سَکْرَانٌ وَعَطَشَانٌ وَمَوْنٌ او فَعْلٌ چون سَکْرَی وِعَطَشَی وَفَعْلَانٌ
 چون عَرَبَانٌ وَحِمْیَانٌ اَمَّا فَعْلَانٌ صفت ماض را باشد از جمل و
 فَعْلٌ ضِدُّهُنَّ چون رِیَّانٌ وَشَعْبَانٌ وَاَفْعَلٌ صفت لازم را باشد از
 اَلْوَانِ وَعِیُوبٌ چنانکه اَحْمَرٌ مَرْدٌ سُرْخٌ وَاَحْمَلٌ مَرْدٌ کَاژ وَفِعِلٌ بکسر العین
 فعل لازم را باشد از سَمِیْعٌ وَاَدَوَّاهٌ چون فَرِحَ وَوَجِعَ وَوَصَبَ وَبِشَرَّ
 اسم فاعل از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بضم العین فی الماضی وفتحها فی المستقبل بر وزن
 فَعِلٌ می آید چون کَوْبِعٌ وَعَظِیمٌ وِهَنَتْ گونه دیگر آمده است فَعْلٌ چون فَغِیمٌ
 وَعِیْلٌ وَفِعْلٌ چون خَشِنٌ وَسَهْمٌ وَفَعْلٌ چون جَسَنٌ وَبَلَلٌ وَفِعْلٌ
 چون رَجِیْنٌ وَفَعْلٌ چون مُلَبٌ وَفِعْلٌ وَفَعْلَانٌ چون مُغَامَرٌ وَفِعْلَانٌ
 وَفَعْلَانٌ چون حَمَّانٌ وَجَبَّانٌ وَجَرَّامٌ باب سوم در شناختن اسما
 و آن مثل بر پنج فصل است فصل اول در شناختن اَبنیه اسم و آن

له و این وزن بمنزله مطروحات
 از غائی مجرد برسته ذکر و کلمه برسته
 موش نیز آید چون کَالِش و کَالِش
 له مین واصل مین بر وزن کال
 بود فتمه فار و بجز بدل کردند از
 جهت تناسب مین شد
 له این شرط است در میان فرق
 در میان اوزان ششگانه
 چون جرکان و عطشان بجای گرسنه
 و تشنه
 له رِیَّان در اصل رِیَّان بود و قافیه
 مرکب رِیَّان شد
 رحمة الله العالی

از وی است که چهره با وجود نبوت بحدب چندی
کلمه کردیم بزیادت نون و برین رفته اند اکثر

در نغمه اخلاف کرده اند **فَعَلَلَا** (مستحق) و **فَعَلَلَا** و **فَعَلَلَا**

خواجه ارض جدی یعنی زمین خشک بے نبات است و بر ظاہر است کہ بیشتر زمین خشک بے نبات میشود از وجود لطف الهی

.....

چون **جَمَّاشَ** و **مَهْصَلًا** و **فَعَلَّلَ** چون **قَوَّطَبَ** و **جَوَّجَلَ** و **فَعَلَّلَ** چون
خَبَّعَ و **قَدَّعَلَ** و بنا می نیم که مختلف می است **فَعَلَّلَ** چون **هَنْدَلَعُ** و
 آنکه گویند **فَعَلَّلَ** درست نیست گویند **هَنْدَلَعُ** تازی نیست رومی است و این جمله را
 آئینه مجرد گویند و چون یک حرف یا دو حرف یا سه حرف زیاد کنند آن را **مزید فیه**
 گویند و آن زیادت در اول کلمه و میانه و آخر کلمه باشد چون **أَحْمَدٌ** و **جَدَّارٌ** و **جَوَّجَلَ** و **سَجَلَانٌ**
 و چون چیزی از دو حذف کنند متغیض می گویند چون **غَبَّادٌ** و **وَأَخٌ** و **وَأَبْنَسَ**
مَزِيدٌ فیه بسیار است اما بنا چند که حاجت بدان بیشتر باشد یاد کنم **فَعَلَّةٌ** یک بار
 را باشد چون **ضَرْبَةٌ** یک بار زدن و **جَلْسَةٌ** یک بار نشستن و **فَعَلَّةٌ**
 حالت را باشد چون **رَحْمَةٌ** بندش و ستار و **رَكْبَةٌ** حالت بر نشستن اسب و
مَشْيَةٌ حالت رفتار و **فَعَلَّةٌ** قائل را باشد چون **مُحَكَّمَةٌ** آنکه بر مردمان بخندد و
لَعْنَةٌ آنکه بر مردمان لعنت کند گردد و کلمه شاذ آمده است بمعنی مفعول چون **لَقِطَةٌ** و
فَعَلَّةٌ و **فَعَلَّةٌ** بضم فاء و سکون مین مفعول را باشد چون **خُصَكَةٌ** مرویکه بر و خندد و
لَعْنَةٌ مرثیه که بر ولعت کنند و **فَعَالٌ** مرافق را باشد چون **خِيَالٌ** سوزن و
نَهْأَحٌ ریساکه برودد و زنده و **كَافٌ** بالان و داغها را نیز باشد چون
صَدَارٌ داغیکه بر سینه شتر باشد و **جَنَابٌ** داغیکه بر پهلوئی شتر باشد

۱- قال الرضی زائد کرده معربین پسیرانی
 در وزن عاصی چندین را در حق آنکه نوز
 درین زائد است و از اصول نیست
 مولوی انور علی ۱- اما مزید فیه رباعی
 شیخ رضی گفته که بر قول سبیه رسید
 و بهشت اواب میرسد و بعد سبیه در کمال
 برین هشتاد و چند زائد کرده اند و التفصیل
 فی اللبس و ط ۱- مولوی انور علی در حدیث
 الغوی ۱- قال الرضی بلا که زیادت کما
 مره یا در ثلاثی مجرد است یا در غیر آن و
 ثلاثی مجرد یا قد الله است و مره مجرد از کلمه
 است اما ثلاثی مجرد از کلمه مطر و است و در
 فعله یفتح الفاء بحذف زوائد از پس باید
 که در دخول و طرآن وقت بنامه مره
 بجوئی و **فَعَلَّةٌ** و **مُحَكَّمَةٌ** بحذف زوائد و کلمه
 با تا است نزد این صاحب بجا که نوشته
 شود و تغییر کلمه کرده نشود چون
 رَشَدَةٌ و در آنجا بکسر او لها و زود میرا
 رَشَدَةٌ و در آنجا بفتح تو بهایا میگفت
 و غیر ثلاثی نیز یاد و الله است یا مجرد
 گردد و الله است حاجت بتا نیست چون
 تَرْکِیَّةٌ و در هر دو و اگر تکرار و وقت بتا
 مره باید آورد چون اگر آنجا و تکرار و کلمه
 فاتها فاعلة و جلیله ۱- بضم و سکون
 الحاء و تکرار ۱- مره ۱- مرافق کلمه
 مرثیه یعنی آنجا و آنچه مرثیه یعنی باشد
 کلمه ۱- مر

۱- بدانکه بعضی ناواقفان فعل و مفعول را
 اورا غیر متعارف خوانند این غلط است زیرا که
 سوای یک سبب دیگر یافت نمی شود آری اگر
 البته غیر منصرف است لاجرم البین الی وصف
 و بعد از فاعل ۲ مولوی انور علی رحمانی
 ۳ فی القاموس کماله کثیرا جمله ۲ مولوی
 انور علی رحمانی ۳ ای شعر و نظم
 و کرم و شکر و محراب ۴ ای شعر و نظم
 از لایق یعنی در درسیان و در کتب استوار
 کار از احکام یعنی استوار کردن کار ۵ کذا فی
 المعرب ۶ حرف شرب و نشین بزرگان
 من ۷ مفادرت نامزد و گواستن غیر
 مگوئی که آب کثیف و پر کرم در آنجا جمع شود
 این فعل یعنی مفعول است از قولی شایع
 اشکبیل یا مفعول است از آنکه زده و گفته اند
 که این یعنی فاعل است ۸ کذا فی المعرب ۹
 ۱۰ بدانکه اسم متکلم اسم موصوف را گویند و اسم
 متکلم است در باب اسمیت پس اگر غیر منصرف
 باشد مکن خوانند و الا غیر مکن و غیر منصرف
 اگر گوئی که این تعریف با غیر نیست جمیع افراد
 معرب را از آنکه صادق نمی آید رعنا و مطلقا
 بر قاضی در حالت رفع و جر گوئیم که دخول است
 و تنوین هم است از آنکه لفظا باشد چون زید
 و زجل یا تقدیرا چون رعنا و قاضی که
 حالا بسبب ابدل و اتو بالف و رعنا و من
 یک از جهت انتفاعی ساکنین در قاضی و نحو
 حرکت ممنوع گشت آنرا اصل قابل بود حرکت
 را در کمال حال ۲ مولوی انور علی رحمانی

فعل چون اصاغ و صغرا و فاعل مسد را باشد چون نذیریم کردن متکبر
 ناشاخته کردن و فاعل پنج باب را باشد از ثلاثی مجرد چون قلیذ و عظیم
 و کثیر و شفیع و حریف و افعال چون الیم و حکم و تفعیل
 چون بشیر و مفاعله چون نذیر و افعال چون فقیر و
 مفعول پنج باب را از ثلاثی مجرد چون قتیل و معیر و جمیل
 و حنید و افعال را چون حکیم و ای حکو و عتیق اے معنی و
 تفعیل چون وکیل ای مؤکل و مفاعله را چون غدیز اے
 و مفاعله را استفعال را چون شهید ای مستشهد و فعول فاعل
 را باشد از ثلاثی مجرد چنانکه ذکر رفت و مفعول سه باب را از ثلاثی مجرد چون
 محلوب ای محلوب و محکوب ای محکوب و محمول ای محمول و افعال
 را چون رسول ای مرسل و وجود ای موجد و تفعیل را چون
 مخون ای مسخن مذکر و مؤنث در فعول یکسان باشد فاعل جا هست که
 یعنی مفعول است چون ماء و ارفی ای مد فوق و مفعول جا نیست که یعنی
 فاعل است چون اذ المود و لا سبک ای الواحد و وانه کان و عذات الیه
 فصل دوم در بیان اجناس اسماء بعد گوشت است متکلم و غیر متکلم اسم متکلم آن باشد که

۱۰ جن پک چشم و نایق و نامہا
دہاک انگو رجفہ کے ازین ۱۱ سرور
انور علی رحمہ اللہ والی
۱۲ جروا السخی و السقیۃ بمعجماد
و اہیاد و مجراد و مجرود کاموس ۱۳
۱۴ کناز ناتہ اگندہ گوشت ۱۵
۱۶ اشتر اگندہ گوشت ۱۷ ہذب
۱۸ عربیکی چوب نیمہ و ستوی کہ
راست بود و غیر مائل بلرغہ ۱۹
۲۰ درد کاموس سدد ہم درد
جمعشے آرد ۲۱

خَصَفَتْ اَوْحَتْ شَخْصَ فُسْكَتَ وَبَاقِي مَجْرُوه است و یجبها ظل قور بقی اذ
 غزاجند مطیع یعنی نوزده حرفست و شدیداً هشت حرفست که آواز
 اوبقوت آید و مجرور است این باشد اجد لک قطبت یا اجدت طبعک
 و ترویکه میان شدید و رنوخه است آن را متوسطه گویند و متوسطه نیز هشت
 حرفست که آواز آن زیست آید نه بقوت و مجرور آن لور و عتا و لور و عتا
 و باقی رنوخه است و آن سیزده حرفست که مجرور او این است خط هذ غز
 یفت حن شمن و مطبقه چهار حرفست که بگفتن اوزبان در کام
 نه نشیند چون ض ط ظ و باقی منفقه است و مستعلیه هفت
 حرفست که در گفتن میسرز با بسوی کام رود ض ط ظ خ غ غنی که مجرور
 می این است حن قطر ضغظ و باقی تسفله است و ذلاقیه شش
 حرفست ر ب ن ف ل م که مجرور می این باشد مرنفیل و بیج کلمه
 رباعی و خماسی یافته نشود که خالی باشد ازین شش حرف گردد که چند چون عجب
 و غسقل و عسقلوس قال الشاعر عَصَا عَسْطُوسٍ لِيْنَهَا وَ
 اعْتَدَ الْهَاءُ وَبَاقِي مَعْمُوه است و قَلْبَهُ بَخِ حرفست ق ط ب ج د ه
 مجرور می اینست قطب جد و بدانکه صَاد و سِین و ذَا

۱۰ بر انگشت ادا که پس فاشش
 شد ۱۲ شد اراضی ذات چهار
 سائل و دروای و تنسکه جنگ کرد
 لشکر مطیع یعنی خون درای دروای شد
 ۱۳ قاره ارض ذات چهار قور
 با هم جمع و بقی لای لای سائل حق
 ۱۴ غطاز جل در هشت رست
 شد بدن او بک بالظ و اشد برست
 قطع کردن ذواتین غز با هم گردی
 از جملین متض بر انگشت شمن بالظ
 و اکسر طام اسی که کزانی الصراط
 و القاموس ۱۵ عصای درخت سلسون
 نرم بودن او در است شدن او ۱۶
 عسقلوس در خفست مشابیه بوزان
 در جری می روید که کزانی بالقاموس
 مولوی افند علی رحمه الله اولی

این سه حرف را حروف صغیر گویند و شین را متفش و ساء را اگر و کلام را منصرف
 و الف را اوی و نون را حرف غنه گویند ^{فصل چهارم در بیان اجناس آن}
 از روی تعریف و آن پنج نوع است حروف زیادت و آن ده است که مجموعه
 او سالتونیه ^{الکون تنسیه} چون در کلمه چیس که زیاده کنند ازین حروف
 باشد و حروف حذف و آن یازده است مجموعه او هو حنفی
 بجا می آید هر جا که از کلمه چیس حذف کنند این حروف باشد و حروف
 ابدال و آن نیز یازده است مجموعه او اتحاد من قاطبها هر جا که حرفی
 بحر فی بدل کنند ازین حروف باشد و حروف قلب و آن حروف ملت
 است قلب و ابدال در معنی یکی است ولیکن بیشتر در حروف ملت قلب گویند
 و در حروف محو ابدال نامند و حروف ادغام و آن سیزده حرف است که لام
 تعریف لا در می ادغام توان کرد چون التاء و الشاء و الذال و الال و
 الراء و الزاء و الشین و الشین و القاء و القاء و القاء و القاء

۴ خواند ازنی شعر بویست التاء تنسیه
 و حرکت قدر بویست التاء تنسیه دوست
 میداشتم زبان فریاد پس بر ضعیف کردن
 ایشان ملاحظه نمودم که همیشه دوست
 میداشتم زبان فریاد پس سائل گفت کمن
 ترا از زاده سوال می کنم و تو شعری خوانی
 جواب داد کمن دو بار گفت و تو نه فهمیدی و
 شیخ رضی گفته کمن حروف مجموعه است
 عشره زیاده از بیست که کرد و در هر شیخ مذکور
 در بیان این مجموعه را بیان فرموده شد
 که از دست بویست التاء و آن و سبیل
 و هم یسار کون و سالتونیه
 بوی سالتونیه بویست یسار
 یسار سالتونیه سالتونیه سالتونیه
 یا بویست سالتونیه سالتونیه سالتونیه
 و آنجا و سلیم نهاده مستول و بی
 سالتونیه سالتونیه سالتونیه سالتونیه
 از هر جا تلاش کرده در یک جامع کردم و خواهم
 که برای تعلیم کلام این حروف طبع را در حقیقت
 یونانی چون کم در ادب که فریاد دیگر بر آوردم
 لعل این یونانی را از هر جا این حروف سالتونیه
 یا بویست سالتونیه سالتونیه سالتونیه
 من یسار بل تمام یسار این که در حقیقت
 و سالتونیه تو سالتونیه سالتونیه سالتونیه
 الیوم ۱۲ مولوی التوفی و در امده القوی

این حروف را از روی تعریف و آن پنج نوع است حروف زیادت و آن ده است که مجموعه
 او سالتونیه ^{الکون تنسیه} چون در کلمه چیس که زیاده کنند ازین حروف
 باشد و حروف حذف و آن یازده است مجموعه او هو حنفی
 بجا می آید هر جا که از کلمه چیس حذف کنند این حروف باشد و حروف
 ابدال و آن نیز یازده است مجموعه او اتحاد من قاطبها هر جا که حرفی
 بحر فی بدل کنند ازین حروف باشد و حروف قلب و آن حروف ملت
 است قلب و ابدال در معنی یکی است ولیکن بیشتر در حروف ملت قلب گویند
 و در حروف محو ابدال نامند و حروف ادغام و آن سیزده حرف است که لام
 تعریف لا در می ادغام توان کرد چون التاء و الشاء و الذال و الال و
 الراء و الزاء و الشین و الشین و القاء و القاء و القاء و القاء

بهشت چیز باشد صوت چون کتاب و بخورد الحاق چون گوش و عین
 و عوض چون عده و زنه و تمکن ابتداء چون الف وصل انصر و
 اضرب و بیان حرکت چون ماهیه و سلامت بنا چون ضریبی
 و اثباتی و زیادت محض چون استغفر و احداث معنی و آن بسیار
 است چون فاعل و مفعول و تشبیه و جمع و جز آن و زیادت در اول و میان و آخر
 باشد چون منزل و منازل و حیدر و حیدران و اتمات زوائد حروف علت
 اند فصل دوم در حذف و حذف از برای سبزه معنی آید استفعال مضارع
 کسر حروف علت چون تدعون و توهمین و جزم چون لویدع و لویدرم
 و نصب چون لن یغیر یا ولن یغیر یا و اضافت چون غلامانید
 و ضار یا بکسر و کثرت استعمال چون لویک و لا ادر و ترخیم
 چون یا جاد و تصغیر چون سفیدیم و جمع چون سفاح و نسبت
 چون حنی و ترکیب چون عبثی در عبید شمس و اجتماع
 ساکنین چون قاض و دایم و تخفیف چون بین و لین
 و اکتفاء چون حاتم و متمر و الام ای حته ما و معنی ما
 و الی ما و حذف بر دو گونه است یکی آنکه بموجب باشد چنانچه

به صوت یعنی برسته درازی
 آواز زیاده کنه چون کتاب که در اصل کتب
 بود الف برسته و صوت دراز که مذکوب کتاب
 و همچنین مجوز که در اصل مجز بود و او را زیاده
 کردند مجز شد و مولوی انور علی رحمه الله
 القوی که مخوف و ترسین که در اصل
 ترسوخون و در کمین بود ضمیر بر او آورده
 ترسوخون و کسر یا در ترکیب مثل
 داشته ساکن کردند و او را از جهت
 اجتماع ساکنین بیضا و کن یغیر یا
 و کن یغیر یا که در اصل یغیر یا و یغیر
 بود و آن از دخول لن ساقط شد و آن
 و یغیر و ضار بود و در اصل غلامان ضار بود
 بود و آن بجهت اضافت از هر دو بیضا و
 که با کسر قیاس در نسبت مرکب اضافی
 اگر از القیاس این باشد و کنیت هم باشند
 است که نسبت صدرش نسبت کنند غلامان
 در نسبت بسو امر و القیاس و اگر خوف
 القیاس کنیت باشد بسو امری نسبت کنند
 متانی و کبری و کله و معنی در نسبت جبر
 و الی بکسر و آن کثرت و آبانای فعل از کسر
 اضافی شاذ است و مسطر و محو لا ازین
 فعل که استعلا و جبر و معنی و عینی
 و جشی و در نسبت تم اللات و عبدالدار و
 امر القیس و جسد و در اصل
 قاضی و در اصل بود ضمیر یا در قاضی و
 بر او آورده و در اصل ساکن کردند
 اجتماع ساکنین شد در میان و او را به تونین
 و او را از او و یا در از قاضی حذف
 کردند قاضی و او را شد و در اصل
 بین و کن بود و کسر را از جهت فعل حذف
 کردند تخفیف حاصل شود و مولوی انور علی
 رحمه الله القوی

وَأَنْ يَهْدُونَ فِي بُرُوجِهِمْ خُفًّ وَأَبْدَالًا زُرَّجَةً جَارِيَةً آيَةً أَوْ غُلَامًا مِنْ رَبِّكَ
 مَخْجُوعًا وَاصْخَاؤًا خَفٍّ جَوْشَنَ كَرْدَ وَادَّوْدَ وَتَجَانُّسَ صَوْرَتِ
 اَخْفٍّ جَوْشَنَ كَرْدَ جَزَّ وَكَرَاهِيَّتَ تَضْعِيفَ جَوْشَنَ كَرْدَ هَيْتَ الْحَجَرِ وَ
 اِبْدَالَ وَدَرْخَنَ عَرَبِ بِيَارَ آهَ اسْتَقْدَرِكَةَ اِزَانِ چَارَ نَيْسَتِ اِيْنَا كَفْتَةَ آيَةَ تَائِي
 بَابِ اِفْتِقَالِ طَاءَ كَرْدَ جَوْشَنَ فَالِكَمَ اِزْ حُرُوفِ اَلْطَّاهِقِ بَاشَدِ جَوْشَنَ اِصْطَلَمَ وَ
 اِضْطَرَبَ وَ اِطْلَبَ وَ اِضْطَلَّ وَ دَرِ اسْتِ كِيَا طَا فَكَارْدِ يَا طَا فَكَارْدِ لِيْنِ وَ
 اِطْلَمَ سَهْ وَ دِهْتِ اِطْلَمَ بَغَا اِطْلَمَ بَطَا وَ اِضْطَلَمَ بَطَا طَاءَ وَ تَائِي
 اِفْتِقَالِ دَالِ كَرْدَ جَوْشَنَ فَالِكَمَ زَا وَ دَالِ دُزَالِ بَاشَدِ جَوْشَنَ اِذْ جَوَّ وَ اِذْ خَلَّ
 وَ اِذْ كَرْدَ وَ اسْتِ كِيَا دُزَالِ دَالِ كَرْدَ جَوْشَنَ اِذْ كَرْدَ وَ جَوْشَنَ فَالِكَمَ تَرَا بَاشَدِ
 نَارَ كَرْدَ جَوْشَنَ اِثْغَرُ وَ اسْتِ كِيَا تَارَ نَارَ كَرْدَ جَوْشَنَ اِثْغَرُ وَ جَوْشَنَ سِيْنِ
 بَاشَدِ سِيْنِ كَرْدَ جَوْشَنَ اِثْغَمَ وَ اِبْدَالَ سِيْنِ جَائِزَ اسْتِ نَهْ وَ اِجْبَ وَ تَائِي
 تَقْصُلُ وَ تَقَا مَلِ جَائِزَ اسْتِ كِيَا بَرِيْنِ حُرُوفِ بَدَلِ كُشْنَدِ وَ دَرِ اِنْ اِدْقَامِ
 شُدَ جَوْشَنَ تَزْجِي وَ اِزْ كِي وَ تَزْجَرُ وَ اِذْ كَرْدَ وَ

۱ حرف علت متحرک ماقبلش منقطع
آن را بافت بدل کردند ۱۲ ۱۳
ما قبلش کسره و او را با بدل ساختند ۱۴
۲ حکم قلب در چند بدون عکس از
جهت کثرت استعمال جذب و علت
استمال جذب بوده است چنانچه
در آرام و آور از جهت علت استعمال
نسبت آرام و آور حکم قلب کردند
۳ این بقدم یا بر وزن در اصل
این بر وزن افسس بود و مجهول تا قبلش
نوع بوده است و او را از موضع من نقل
کرده بجایه تا کلام آورند و این شد باز
و او را با بدل کردند این بر وزن افسس مجهول
آور شد ۱۵ در اصل نوع و کسره بود
و او را در همین کلام نقل کرده در موضع ام
آورند و به صیبت او و او فعل را نیز
فسو و شد و او در طرف افتاد و بدل
کرد بعد قاعده مخرجی فیه و او یا
در یک با مجهول شد و اول آنها ساکن بود
و او را با بدل کردند و او را در او فام کردند
فسی شد بعد که ضمه سین بر ماریت یا
کسره بدل کردند فسی شد و کاهی قاف را
هم کسره دهند بر است ماریت سین قسی گویند
بر وزن قلیح اگر گوئی که کدام بدل توان
دانست که اصلش نوع و کسره بود گوئیم که از
اشتر اشتقاق آن مثل قوس و قوس
تقوینا و غیره ۱۶ ۱۷ لغت است از
همه بخینه فرد در بدن و پست کردن ۱۸

و قد اَرَكَ وَاذَّ اَرَكَ فصل چهارم در طلب قلب بدل کردن حرف
علت بود بحرف علت دیگر چون قَالَ وِمْزَانٌ وِیُوقِنُ که در اصل
قَوْلٌ وِمْزَانٌ وِیُوقِنُ بوده است و این نوع در قسمت افعال مستوفی
یافته ساکن را بسبب علت ماقبل بر او بدل کردند ۱۹
گفته شده است فصل پنجم در نقل نعل بر دو گونه است نقل حرفی از علت به
چون جَدَّبَ وِجَدَّ وَاَقَلَّ وَاَیْقَنُ وِقْوَسٌ وِقِیْشٌ وِچون هَارِیٌّ وِهَارِیُّ
و محال و در کتب لغت است و در علت نتوان گفت و نقل
حرکت و آن دو گونه است نقل حرکت از حرفی بحرفی چنانچه در مضاف
و اجوف و تخفیف همزه یاد کرده شده است چون یَدُبُّ وِیَقُولُ وِقد اَفْلَحَ
و نقل حرکت از جته بجهت چون قَوْلُنْ که آن را قَوْلُنْ کنند پس قُلْنْ
و بیعین که آن را بیعین کنند پس بیعین گویند و چون نقل حرکت از فته بکسره
از جهت امله و آن آنست که قبل مایه تانیث را کسور کنند در وقف چون
در لغت اهل کردن چیزه بسوخته چیزه ۲۰
بدرکته و نِعْمَهُ و رَحْمَهُ و یا الف را بجنبانند بسویاء و فته ماقبل و را
بسو کسره چون عَالَهُ و شَاعِرُهُ و حَاكُهُ و الف امله ذالف تمام باشد
نه یاء تمام و فته ماقبل و نه فته تمام باشد و نه کسره تمام و موجب
امله شش چیز است که پیش از الف بود یا پس از الف یا چون

دگر بود چون راس اسکان افکندن حرکت بود چون یدعو اذغام آوردن دو

فقر راجع به سكون همزه اول مع حركه كنه
 معاني همزه ثانيه را بيايد بدل كرد و هر چه آنگاه شد
 باشد و اگر متحرك باشد بدل كند بحرف علت كه مناسب حرف ماقبل همزه باشد اگر
 احوال شد و هر چه ممكن گردد گشت

شرط سراج الدین الدیوبادی **۱۵** هرگز اندر او
 دو همزه که ثانی اینها ساکن باشد حکم که در او در میان
 بقبل همزه و او یا یا ساکن تده زائده باشد یا یا تصغیر را مخفف بچون را پس و **۱۶**
 بقبل همزه و او یا یا ساکن تده زائده باشد یا یا تصغیر را مخفف بچون را پس و **۱۷**

وَبُوسَ وَمَقْرَؤَةً وَخُطْبَةً وَأَفْسِسَ دَاكِرْدُو هَمْزَه دَرِ يَك كَلِمَه هِم اَيْنِدُو هَمْزَه
 سَنَت مَابَنَد شَك

دوم ساق باشد واجب ابدل هر دو حرف که صاحب کتاب هر دو اول باشد برآورد
 هجزه پس در فتح مشدود اولی می شود و ثانی
 هجزه کمسو باشد یا قبل هجزه ثانیه را باید بدل

بیا اگر اقبل بمنزه کُستویا بمنزه خود کُستو باشد و باو^۱ در غیر این چون جا^۲

چون نیک به نام سوخته بد سو چون را
بیار به چشم مفهومی بد سو چون را
خفتن کسو و دهن مفهم بد سو چون را
راسان که در دست راست
مناظره عارفان و مصلحت
از انوار کبریا که در دست
از انوار کبریا که در دست

[illegible][illegible][illegible]

از جهت زیارت و همچنین اوم که در آن روز جمعه است
 بنا کنند و هر روزی **ع** احراز شد آن بهره که اول آنها ساکن باشد زیرا که حکم او نیز مخالف حکم دیگر است چنانکه گوشت **ح** احراز شد از آن دو بهره که مخرج باشد لیکن

چگونه اینها کسب و کار نباشند که حکم او خدا بدد **۱۴** شریعت **۱۵** گردد و همه در یک کلاه بپوشند هر دو محرم که ازین کسب و کار نباشند موجب بود و بدل جز بود و **۱۶** شریعت **۱۷** قول جابر و ائمه از نزد اسل جابر تا بود و بی شایسته کسب و کار نباشد و بعد از همه **۱۸** یا بعد از همه بدل کردن بقاعه قابل بود قاعده یا قاعده و همه محرم بهم آمد اول کسب و کار بیایا بدل کردن و اجتناب هر سکنین شد بسیار بود و

[illegible]

۴ واصل بود و جمیع واسطه بر وزن قوازل
و آواز آمد که در اصل دو آید و جمیع واسطه بوده
است ۱۲ **ط** بدانکه جمهور مصر شین قائل اند
بابدال واو مضموم در اول کلمه فعل باشد چون
اَرَقَشْتُ که در اصل و اَرَقَشْتُ بوده است یا هم
چون و جَزَعْتُ و همچنین در وسط کلمه چون اَلْوَلَدُ
و سَوَوْتُ که در اصل اَلْوَلَدُ و سَوَوْتُ بوده
است و این ابدال و وسطا شرط الکل است که
مقام اغنیایش بیانش ندارد و این ظاهر و
مضموم شده در این جمله می سازند و بواسطه
و آواز آمده مضموم را نیز جمله می گردانند پس
چنانچه است نزد ایشان در قعود بضم و آواز
تر چوک و قَعَا و حر اک بهمه آواز و کسور
اگر در اصل کلمه واقع شود و عثمان زانی بابدال
آن امری فرایند و دیگر آری و آواز متوسط
کسور بهمه کرده نشود از آواز ۱۲ و آواز
ک سوال درین صورت ابدال و آواز بهمه چرا
واجب باشد جواب چون و آواز مضموم بمنزله دو
و آواز است و دو و آواز ثقیل است لهذا بر
تحقیق و آواز بهمه بدل گردن بجواز ادعوا
زیر که شدت ثقل در آن نبود و آواز واجب
میرفتند ۵ **ع** احتراز شد از آواز و قول که بیان
است ۱۲ **ه** احتراز شد از و حجاب که در
اصل کج و حجاب بود بحکم جمله معرکه شد ۱۲
احتراز شد از فو که سبب اتصال فاء حرکتش
عارض است ۱۲ **ل** چون خود و وسیله
که در معنی اَعْمَار و اَشْأَاء است و در اینجا
تصحیح و آواز ب سبب فقدان قاعده ابدال
نموده می است ۱۲ **ث** و همچنین در
بالحقیق همین دلیلی است که مقتضی دزد و سکه

ہاشم در وقت کھانہ نہ آؤ؟ بھم جزو فقہ و اہل کتب سے آؤ؟ بھنے داہ و جل بکسر الواد بھنے کثیر اہل در و ط بکسر الواد بھنے کثیر الخوف ۲

غیر لازم روا باشد که حرکت آن واو و یار را نقل کرده با قبل دهند بر موافقت ماضی چون
 یقول و یبیع و مقول و مبیع و اگر حرکت فخر بود آن واو و یار را بدل کنند بالف اگر آن
 واو و یار ماضی ساکن نباشد تحقیقا یا تقدیرا و لام کلمه حرف علت نباشد و زیاده مشترک
 است از خدا و اسم اگر ماضی غیر ماضی است چون مقول که مختلف مقول است از خدا و لغت است
 میان اسم فعل در اول کلمه نباشد و کلمه تعجب نباشد چون یقال و یباع بخلاف
 مقول و مقول و اقوی و ابيض و اقوال فی ما اقوله و اگر با وجود
 این شرایط تصحیح کنند شاذ بود چون استخوذ و عین کلمه مصدر باب افعال و استفعال
 قلب کرده شود بالف بر موافقت ماضی و حذف کرده شود از جهت اجتماع ساکنین
 تاء در آخر عوض داده شود چون اقامه و استقامه هر واو و یار که متحرک باشد و
 باقی اوست حذف تاء در صورت اضافه کردن تالی اقامه و القلاء
 با قبل او ساکن حرکت بران واو و یار و دشوارند از زیر که حکم آن واو حکم حرف میسر است
 چون دلو و ظبی و اگر با قبل واو و یار متحرک بود بضمه یکسر و فخره و کسر بران واو
 و یار دشوار داشته ساکن کنند بر تخفیف چون قیل و یبیع و یذعوا و یدعی
 هر واو و یار که بعد الف هم فاعل افتد و فعل اولی باشد باشد بدل کرده شود و بهمه

و طلب نامه شرط است از شذائات
 و تصور که زیادتی مشترک بین همه مفتوح و قد
 در اول اینها واقع شد حرکت واو و یار را نقل
 کرده با قبل نمی دهند شرط است از شذائات
 کرده نشود نقول و یسار و تفسیر و تصور و
 واو در واجین و اخرون و اقیسه و اما اقیه
 نقل کسر بفار شاذ است شرط است از شذائات
 الا آدوی و همچنین اویج و اقیسه و
 اقیله و اقیله که صحیح اینها شاذ است
 که در اصل واو و یار و شذائات آید
 ذکر کرده و او را بالف بدل کرده با قبل
 شذائات و الف نزد غش الف اول را
 بیگانه و نزد غش الف ثانی را حذف
 کرده بر آری آن شرط است از شذائات
 و یبیع اصله قول و یبیع بود و وزن فعل هجته
 ماضی مجهول حرکت واو نقل کرده با قبل و داند
 بعد اسکان با قبل واو و یار بدل کرده بهب
 سکون واو و کسر با قبل پس تبدیل آن نقل طلب
 شده و اطلال نقل و این نقل سه شذائات
 و تفسیر و واو و یار ساکن کرده قول و یذعوا
 گویند چنانچه در مصدر و غیره ذکر است
 در اصل یذعوا و یذعی بود و یذعوا و یذعوا
 داشته ساکن کردند یذعوا و یذعی شد
 است از شذائات و او را که بعد الف فاعل نیست
 مثل یذعوا و متناهی که حکم اینها غایب است
 شرط است اگر کوئی که این قاعده را
 نیست مثل متناهی فاعله غایب است که از
 و غوره و جواز اعم از هر حرف علت درینا
 بهمه بدل شده اینها را نقل نیست گویم هر چند
 که نقل درینا منقول شد از کتب معتبره مثل
 شد لغوی القاعده پس نقل درینا نام است از
 است از شذائات و او را که بعد الف فاعل نیست
 و یار است بعد الف لیکن در نقل آن اطلال واو و یار شد فعل اینها است اطلال واو و یار شد شرط

در اصل نقل و یذعوا و یذعی شد
 نقل غش الف اول را و غش الف ثانی را حذف
 کرده بر آری آن شرط است از شذائات
 و یبیع اصله قول و یبیع بود و وزن فعل هجته
 ماضی مجهول حرکت واو نقل کرده با قبل و داند
 بعد اسکان با قبل واو و یار بدل کرده بهب
 سکون واو و کسر با قبل پس تبدیل آن نقل طلب
 شده و اطلال نقل و این نقل سه شذائات
 و تفسیر و واو و یار ساکن کرده قول و یذعوا
 گویند چنانچه در مصدر و غیره ذکر است
 در اصل یذعوا و یذعی بود و یذعوا و یذعوا
 داشته ساکن کردند یذعوا و یذعی شد
 است از شذائات و او را که بعد الف فاعل نیست
 مثل یذعوا و متناهی که حکم اینها غایب است
 شرط است اگر کوئی که این قاعده را
 نیست مثل متناهی فاعله غایب است که از
 و غوره و جواز اعم از هر حرف علت درینا
 بهمه بدل شده اینها را نقل نیست گویم هر چند
 که نقل درینا منقول شد از کتب معتبره مثل
 شد لغوی القاعده پس نقل درینا نام است از
 است از شذائات و او را که بعد الف فاعل نیست
 و یار است بعد الف لیکن در نقل آن اطلال واو و یار شد فعل اینها است اطلال واو و یار شد شرط

نسخه

در بدست از یا با آنکه آن بار در مغز که صحبت
 است مایه است و از پس آن بار بهره دل کرد
 جواب و اگر این شازست ۷ شرح در اصل
 مصداق بود جمع مصیبت که در اصل مقصود
 بوده است بقانون اگر مراد و او باشد و ابدال
 و او اصلی بهره در پنج خلاف قیاس است خطا
 کرده کسی که مان کرده این را حرف یانی قال
 فی النظم اجزاء عرب است بریدن کردن و او
 مقصود بهره از جهت تشبیه آن بهره و از جهت
 آن یونی مقصود نیز باز است ۷ مولوی افند
 ۱۱ امر از شداید نیز اگر چه و او را به گشته
 یکن حرکت غیر مخالف و او نیست ۱۲ که از
 قید غایب شدن است و او را مقصود بر
 قابل اینها ساکن است ۱۳ بر آوردن و او در
 محل تغییر و تنصیف بودن یا اخذ از او او را
 یا بدل کردن ۱۴ شرح ۱۵ چرا که حرف علت
 قائم مقام اعراب است مانند حرکت پس چاکر حرکت
 حذف کرده می شود حرف علت هم ساقط کرده
 میشود ۱۶ سحر ۱۷ و در چاکر اجزاء کین
 بشر مذکور است چون و او اب و اضم تشریف
 و در وقت اما اجزاء چهار ساکن متعین است و
 حرکت بهر حال ۱۸ و اگر اسباب اجزاء
 ساکنین چهار اند که ابدال چنانچه در فتنه
 اسکان چاکر معنی سوم حذف چاکر در او
 الله چاکر زیاده چاکر دو دست ۱۹ شرح
 ۲۰ اجزاء ساکنین و در قسم است یکی طلحه
 چاکر معنی و ذکر کرده دوم غیر ذکر مشروط
 قید طلحه و در آن یافته نشود چاکر خواهر ۲۱
 ۲۲ مراد از غیر و در بنام حرف علت ساکن
 باقیست حرکت هائش نداشته باشد چون و او
 زاعم از حرف علت و حرف می که در اجزاء
 ساکنین نیست بگو آن می که حرکت کسره
 و او چون لم الیه کسر لام و ف اجزاء ساکنین که هم
 ساکنین در دو که مصنف خود بهر گانه بیایم فرایه ۲۳
 حرکت در پس و ساکن معنی نماند بهر این اجزاء ساکنین باز شد ۲۴ شرح مولوی سراج الدین الالبانی

باعتبار امل فعل چون قایل و یایع بخلاف عا و ز و صاید هر او و یا که در
 طرف افتد یا در حکم طرف نزدیک اتصال چیزی که زائد بود پیش از و الف زائد باشد بهره گردد
 چون کسواء و رداء و عداء و سقاء و بر زده زانده که بعد الف جمع افتد بهره
 شود چون صغایف و عجایب و در سایل بخلاف معایش و معاهین و بهره
 مصایب بر خلاف قیاس است هر او و که در طرف افتد یا در حکم طرف و فیکه
 متصل شود بکلمه چیزی که اتصال او لازم باشد چون الف ضمیر و تانی تانیث و
 اقبل او کسواء باشند و او یا به شود چون دخی و عیاء و اعیاء هر او و که در
 در کلمه ثالث باشد چون رایج گردد یا زیاده از رایج و حرکت ماقبل مخالف و او باشد
 یا به شود چون اعلیت و استعکلت هر حرف علت که در آخر کلمه ساکن
 باشد در حال جزم و وقف ساقط شود علامه للسکون چون کفید و و او
 و اذع و اذم هر جا که اجزاء ساکنین شود اگر اول حرف زده زانده یا غیر
 زده باشد و زده حرف علت ساکن که حرکت ماقبل او موافق او باشد
 و دوم مدغم باشد در یک کلمه حذف نگند و این اجزاء ساکنین

۱۱ امر از شداید نیز اگر چه و او را به گشته
 یکن حرکت غیر مخالف و او نیست ۱۲ که از
 قید غایب شدن است و او را مقصود بر
 قابل اینها ساکن است ۱۳ بر آوردن و او در
 محل تغییر و تنصیف بودن یا اخذ از او او را
 یا بدل کردن ۱۴ شرح ۱۵ چرا که حرف علت
 قائم مقام اعراب است مانند حرکت پس چاکر حرکت
 حذف کرده می شود حرف علت هم ساقط کرده
 میشود ۱۶ سحر ۱۷ و در چاکر اجزاء کین
 بشر مذکور است چون و او اب و اضم تشریف
 و در وقت اما اجزاء چهار ساکن متعین است و
 حرکت بهر حال ۱۸ و اگر اسباب اجزاء
 ساکنین چهار اند که ابدال چنانچه در فتنه
 اسکان چاکر معنی سوم حذف چاکر در او
 الله چاکر زیاده چاکر دو دست ۱۹ شرح
 ۲۰ اجزاء ساکنین و در قسم است یکی طلحه
 چاکر معنی و ذکر کرده دوم غیر ذکر مشروط
 قید طلحه و در آن یافته نشود چاکر خواهر ۲۱
 ۲۲ مراد از غیر و در بنام حرف علت ساکن
 باقیست حرکت هائش نداشته باشد چون و او
 زاعم از حرف علت و حرف می که در اجزاء
 ساکنین نیست بگو آن می که حرکت کسره
 و او چون لم الیه کسر لام و ف اجزاء ساکنین که هم
 ساکنین در دو که مصنف خود بهر گانه بیایم فرایه ۲۳
 حرکت در پس و ساکن معنی نماند بهر این اجزاء ساکنین باز شد ۲۴ شرح مولوی سراج الدین الالبانی

روا باشد چون دانه و خنجر و چنبره در حال وقف چون زین و سحر و اگر نه
 در حریف کرده شود چون بغض و الجش و قولی الحق و غیره را حرکت داده
 شود چون اخش و الله و اخشی الله اگر دو حرف صحیح ساکن در دو کلمه باشد اول
 را حرکت دهند چون اذ هب اذ هب و اگر در یک کلمه باشد دوم را حرکت فتمند
 با متعارفت مکسر از جهت آنکه اصلی است و در تحریک ساکن و قومه از جهت متابعت قبل
 او مضموم بود چون مد مد مد هر جا که واو و یا بهم آیند و اول ایشان ساکن
 باشد و بدل از ج که نیاید و محمول بر جمع تکسیر نباشد و کلمه از التباس
 این باشد و او را یا بکشد و یا را دریا را او فاعل کند بر آنکه تخفیف و تأمیل او را
 کسر دهند اگر مضموم باشد چون هرجی اصول مضاعف هر جا که دو
 حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی

۴ دو کلمه است یکی مسنون و دیگری محکم
 جواب هم که یک کلمه عام است از حقیقی و
 حکمی و مسلکی کلمه واحد حکمی است از جهت
 شدت ارتباط او با مصنف این قاعده را
 معتمد یک کلمه ذکر کرده حال آنکه از آن ضرورت
 بود ۳ احتراز شد از آنکه مضموم بهضم
 همزه تفسیر شود که محمول است بر آنکه
 جمع بخیر و او را یا بدل کند و در آنجا که
 هر دو در آنجا وزن واحد شرح هر دو
 سرای الدین الایادی غفر الله الایادی
 ۵ احتراز شد از آنکه مضموم بهضم
 روزه کشن در صورتیکه اطلاق التباس
 شود به آنکه مضموم بهضم و تشدید و تشدید
 تشدید بهضم مضموم بهضم و تشدید
 شرط ۶ اصل هر مضمومی که در مضموم
 واو و یا به جمع آمدند و اول ایشان ساکن بود
 بشرط آنکه کلمه کوره و او را یا بدل کند و در آنجا
 خفت و یا را در یا او فاعل کند و در آنجا
 شلین یا قبل او را کسر و او را یا بدل کند
 مانده که انی شرط از جهانی و غیره
 احتراز شد از جلب که اگر دو حرف صحیح از
 یک جنس بهم آیند یکین ملحق است بر دیگری
 لهذا او فاعل شد تا صورت ملحق بر صورت
 ملحق بر باقی مانده ۷ شرط

۱ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۲ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۳ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۴ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۵ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۶ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۷ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۸ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۹ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۱۰ اول آنکه دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی

۶۱

نباشد از التباس این شد با حرف دوم متحرک باشد اگر اول ساکن بود و در دوم ادغام کند و اگر متحرک باشد ساکن کند اگر اقبل او ساکن نباشد و حرکت بالفعل کرده باشد اقبل و پسند اگر اقبل ساکن باشد

بیت قدم قدوف چمار اجناظر

دوم واجب ادغام واجب چون مدّ و هر جا که حرکت حرف دوم جائز است ادغام نیز

جائز است چون لَوِیْهِمْ و هر جا که حرکت حرف لام متغیض است اوفام نیز متغیض است چون

مَدَدَن و در دو کلمه حرف صحیح اگر ما قبل اوّل ساکن باشد چنانچه قسّم مآلک

وَأَدْوَمُهُ بِأَشَدِّ حَرِّ قَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا أَوَّلُ يَوْمِهَا بِأَشَدِّ خَائِفَةٍ فِي يَوْمِهَا وَبِأَوَّلِ

لَا يَكُنْ لَكَ مَالٌ وَلَا دَوْلَةٌ وَلَا حَرْبٌ وَلَا جَنَّةٌ وَلَا نَارٌ وَلَا بَيْتٌ وَلَا مَسْكَنٌ وَلَا مَوْلَا وَلَا مَوْلِيَّةٌ وَلَا شَيْءٌ يَكُنْ لَكَ إِلَّا مَا نَحْنُ بِمُتَعَلِّقِينَ بِهِ لِمَا يَكُونُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مَا نَحْنُ بِمُتَعَلِّقِينَ بِهِ لِمَا يَكُونُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مَا نَحْنُ بِمُتَعَلِّقِينَ بِهِ

بعضی از کلمات مضاعف طلب آراست حواشی تقصیر الکاظمی و در

[illegible]

بے خوف و استقامت ہوں جس کی وجہ سے ہرگز ہراسہ نہ آئے گا۔

۱۰ او تمام جائز شد ۱۱ شرط ۱۲ ای سکت
 بر آن انفصال است ۱۳ او تمام متحقق انفصال پس
 بسبب منافات هر دو او تمام نکند ۱۴ شرط
 مولوی سرلج الدین ۱۵ این پاره مترا
 که محتاج شاعر مدح عمر بن عبدالمطلب
 گفته تامل این بیت شعر ۱۶ اِذَا الْكُرَامُ
 ابْتَدَرُوا الْبَاقَ بَدَّ ۱۷ تَقَطَّعَ الْبَادِیَ
 اِذَا الْبَادِیَ كَسَا ۱۸ و باطبع بنفشه شرف و کم
 است و بدو بنفشه اسطر و منیش ظاهر است
 ۱۹ که در اصل غلظت و رستت بکبر و اول
 و سین اول بود لام اول و سین اول و حرف
 کردند قُلْتُ و رست شد بنظر قافی مجموعیم
 و در صورت حذف اینها بدون نقل کسر و کسر
 هر دو در صورت حذف اینها بعد نقل کسر قابل
 شرط مولوی سرلج الدین ۲۰ نزد و سیو
 و لهر بین حذف ثانی اولی است باین جهت
 که ثانی اول علامت مضایحه است و اَعْلَا
 لَا تُحْذَفُ و نزد و بعضی دیگر حذف ثانی اول
 اولی است بر آنکه ثانی ثانی بر شرط مطاوع
 است و حذف کن محل است مرادین منزه از او
 یعنی مطاوعت قبول کردن مفعول اثر قابل
 چون نَوَلْتُ فَقُضِيَ لِي فَرْدٌ اَوْ دَرَمٌ اَوْ
 پس فرد اَوْ دَرَمٌ مولوی اندر علی رحمه الله
 در اصل متحقق بود و نا وجه آخر ایسا بدل
 کند و بار با تلفظ شد ۲۱

[illegible]

[illegible]

توانین مضامین معروف

۱۰ یحیی در اصل یحیی می بر وزن یحیی است بود بقانون مذکور در هکایت تار دال شد و در دال ادغام گردید و بر سطح اجتماع
 ساکنین حرکت تا بفاء آمد و بعضی فاء گسرد و هندی بعضی علامت مضارع را نیز متابعت فاء گسرد و گراشد ۱۱ یحیی یحیی در اصل یحیی و
 بر وزن یحیی آن بود و ابو قریح آن در حکم طرف کسر اقبل یا شد ۱۲ یحیی و در اصل یحیی و وون بست و او پسیم بر وزن یحیی و وون
 بود و اولام کلمه بقانون الحاقیت مجهول یا شد و بعد نقل همتا اش با قبل بعد سلب حرکتش یفرام آمدن دو ساکن بیفتاد ۱۳ کتاوی در اصل
 کتاوی بر وزن تنقیل بود چون دو تار در تفعیل و تفاعل فعلیل و ملقاتش معروفند و مجهول جمع شود که از ان بیندازند و بعضی وقت
 بدون متحرک یا تدر قبل تاین تار را در تار ادغام کنند چون فتکزل و قالوا اتباعوا و قولی قد حرم و یا تحرك خود و انصاح قبل الف
 گردید ۱۴ تساویان در اصل تساویان بر وزن ثاقلا ن ماخوذاً تلتساویان یک تار بحسب ثقل اجتماع دو محذوف شد و
 بقاعده ائسا ویت تار سین شد و سین درین ادغام گردید و همزه وصل در اول در آمد و اولام کلمه بقاعده ائسا ویتیم یا گشت و یا لزوم
 التباس بمفرد الف نشد ۱۵ یحیی و در اصل یحیی و وون بر وزن یحیی و وون و او بقاعده یحیی و یا شد ۱۶ کتاوی در اصل
 کتاوی بر وزن تنقیل بود بقاعده کتاوی تا از اول بیفتاد و یا غیر الف گردید ۱۷ تحلیلیان در اصل تحلیلیان بر وزن تحلیلیان
 بود و او غیر بقانون یحیی و یا شد ۱۸ تسخیمون در اصل تسخیمون بر وزن تسخیمون بود و یا بعد نقل همتا اش با قبل بعد سلب
 حرکتش با جماع ساکنین بیفتاد ۱۹ تجوین در اصل تجوین بر وزن تجوین بقاعده تجوین و او یا شد و افتاد ۲۰ توکان
 بر وزن توکان بر اصل ۲۱ تهاوون در اصل تهاوون بر وزن تهاوون و او بقانون تجوین یا شد بعد تعلیل صیغه مخاطبات هم شکل
 صیغه مخاطب یعنی تهاوون گردید لیکن اصل مخاطبه مخالف مخاطباتست زیرا که اصل مخاطبه تهاوون وین بر وزن تهاوون و او دران بعد طلب
 بیار با جماع ساکنین بیفتاد ۲۲ اری در اصل اری بر وزن اری که همو بقانون اری یا و جراً و ضمناً یا بقاعده یحیی و

ساقط گردید ۱۲ که نتاوی در اصل نتاوی بر وزن تنقبَل بقانون نتاوی یا الف شد ۱۲

قوانین مضارع مجهول

۱۱ مجهول یعنی در اصل مجهول بر وزن یبْعَثَر بود بقاعده جوبت واو یار شد یا الف بعد از اجتماع دو ساکن الف سالم اند ۱۱ مجهول و کان
در اصل مجهول و کان بر وزن یبْحَار کان بقاعده تشاوی کان واو یار شد پس ۱۲ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بقاعده
جوبت یا الف شد و افتاد ۱۳ نتاوی در اصل نتاوی بر وزن تنقبَل یا بقانون نتاوی الف شد و چون مجهولست با وجود فرام شدن
و و تا تا رسام اند ۱۴ مجهول کان در اصل مجهول کان بر وزن یخْشَوْشْکان بقاعده مجهول کان واو یار شد پس ۱۵ مجهول و کان در اصل
مجهول و کان بر وزن یخْشَوْشْکان بقاعده مجهول و کان واو یار شد ۱۶ مجهول کان در اصل مجهول کان بقاعده نتاوی الف
گردید ۱۷ تری کان در اصل تری کان بر وزن یخْشَوْشْکان تعلیل و تخفیف همزه از سابق معلوم شد ۱۸ نتاوی و کان اصلش نتاوی و کان بر وزن
تنقبَل کان یا بحر الف الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد ۱۹ نتاوی و کان در اصل نتاوی و کان بقاعده تشاوی و کان واو یار شد و کان
ابدال تدبیرین ادغام سین از تشاوی کان یا باید کرد و طلب پیدا و از الف حذف کن با اجتماع ساکنین از نهاده و کان در اینجا هم غالبه غالباً بعد
تعلیل کن شد و در اصل مختلف یک اصل غایب است نتاوی و کان بر وزن یخْشَوْشْکان ۲۰ نتاوی کان بر اصل بر وزن یخْشَوْشْکان ۲۱ شغین در
اصل شغین بر وزن یخْشَوْشْکان نزدی تمیم یا لام که بقانون مضارع الف حذف کن با اجتماع ساکنین افتاد و میغه غالب هم نزدی شغین کان
اصلش شغین کان بر وزن یخْشَوْشْکان یا بی لام که بحر الف و الف الف شد و در اصل بقاعده یا الف الف شد و هر دو الف با اجتماع ساکنین
بنیاد ۲۲ نهاده و کان در اصل نهاده و کان بر وزن یخْشَوْشْکان یا الف الف شد و هر دو الف با اجتماع ساکنین
بقاعده مذکور و نهاده و کان در اصل نهاده و کان بر وزن یخْشَوْشْکان یا الف الف شد و هر دو الف با اجتماع ساکنین

مضارع بلن معروف

۱۱ که نتاوی در اصل که نتاوی بر وزن یبْعَثَر بود بقاعده جوبت واو یار شد یا الف بعد از اجتماع دو ساکن الف سالم اند ۱۱ مجهول و کان
در اصل مجهول و کان بر وزن یبْحَار کان بقاعده تشاوی کان واو یار شد پس ۱۲ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بقاعده
جوبت یا الف شد و افتاد ۱۳ نتاوی در اصل نتاوی بر وزن تنقبَل یا بقانون نتاوی الف شد و چون مجهولست با وجود فرام شدن
و و تا تا رسام اند ۱۴ مجهول کان در اصل مجهول کان بر وزن یخْشَوْشْکان بقاعده مجهول کان واو یار شد پس ۱۵ مجهول و کان در اصل
مجهول و کان بر وزن یخْشَوْشْکان بقاعده مجهول و کان واو یار شد ۱۶ مجهول کان در اصل مجهول کان بقاعده نتاوی الف
گردید ۱۷ تری کان در اصل تری کان بر وزن یخْشَوْشْکان تعلیل و تخفیف همزه از سابق معلوم شد ۱۸ نتاوی و کان اصلش نتاوی و کان بر وزن
تنقبَل کان یا بحر الف الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد ۱۹ نتاوی و کان در اصل نتاوی و کان بقاعده تشاوی و کان واو یار شد و کان
ابدال تدبیرین ادغام سین از تشاوی کان یا باید کرد و طلب پیدا و از الف حذف کن با اجتماع ساکنین از نهاده و کان در اینجا هم غالبه غالباً بعد
تعلیل کن شد و در اصل مختلف یک اصل غایب است نتاوی و کان بر وزن یخْشَوْشْکان ۲۰ نتاوی کان بر اصل بر وزن یخْشَوْشْکان ۲۱ شغین در
اصل شغین بر وزن یخْشَوْشْکان نزدی تمیم یا لام که بقانون مضارع الف حذف کن با اجتماع ساکنین افتاد و میغه غالب هم نزدی شغین کان
اصلش شغین کان بر وزن یخْشَوْشْکان یا بی لام که بحر الف و الف الف شد و در اصل بقاعده یا الف الف شد و هر دو الف با اجتماع ساکنین
بنیاد ۲۲ نهاده و کان در اصل نهاده و کان بر وزن یخْشَوْشْکان یا الف الف شد و هر دو الف با اجتماع ساکنین
بقاعده مذکور و نهاده و کان در اصل نهاده و کان بر وزن یخْشَوْشْکان یا الف الف شد و هر دو الف با اجتماع ساکنین

صرف صغیر ۱۰ الف اذنی و اذنی افعال تار شده در اول ادغام گردید و با لام کلمه بقاعده الف گشت ۱۱ یحیی در اصل یحیی
بود و او غیر بقاعده هموی یار شد و همزه از یا بضابطه پدید یافت و گردید ۱۲ ایللا در اصل ایللا بود و او غیر سبب افتادن بعد الف زائده
همزه گردید و او وسط کلمه سبب کون خود و کسر قبل یا گشت ۱۳ حلیلی ماخوذا از ایللا و بعد حذف الف بر آن فتن فیکیل اول همزه دندونانی رفته
و در ثالث یا خود موجود بود و با بعد یار اکسور گردید الف سبب کسر قبل یا شد ۱۴ الجمع حلالی ماخوذا از ایللا و بعد حذف همزه از اول یا از
الجمع حرف اول ثانی رفته و دندونانی الف کسر افزودند و چون الف بر آن وزن جمع فتنی المجموع کسر گردید الف سبب کسر قبل یا شد و همزه غیره
مبدل از او بسبب کون یا ساکن زائده قبل خود یا منتقل شد و یا در یا ادغام گردید ۱۵ یحیی اذنی تا لویها معلوم ۱۶ مسأ و در اصل
مسأ و کبود و او غیر بقاعده هموی یار شد و بضابطه پدید یافت ۱۷ مسیو ماخوذا از مسأ و بعد حذف زوائه که یکسین الف است بر آن وزن تصغیر
چون اول انهمه دندونانی رفته و سوم جای تصغیر افزودند و قبل حرف غیر را کسر مسیو حاصل شد و او غیر بقاعده هموی یار شد و بضابطه پدید یافت
مسیو شد و بعد از اسیو و ادغام شد ۱۸ الجمع مسأ و ماخوذا از مسأ و بعد حذف زائده یعنی یکسین حرف اول ثانی رفته و دندونان دوم با الف
جمع افزودند و خواستند که با بعد الف جمع را کسر دهند الف بود و آن یاق حرکت نداشت و او قبل ساخته کسر دهند و او متوسط سبب کسر قبل یا شد
مسأ و یو گشت و او غیر بقاعده هموی یار شد و در یا غم گردید مسأ و بر وزن مغاعیل گردید یک یا بر آن تصغیر بینداختند بر وزن مغاعیل
گردید ترا میسر شد که گوئی بعد حذف زائده یعنی یکسین الف فاعل انمسأ و بر آن بنای وزن مغاعیل حرف اول ثانی رفته و دندونان سوم با الف جمع
افزودند و با بعد الف جمع چون کسبو بود بر آن گشتند و او غیر سبب قوی آن در طرف و کسر قبل یا شد و یا از غیر بر آن تصغیر جوار یافت ۱۹
توئی ماخوذا از تاوی حرف اول ثانی بر آن بنا محمول چون همزه دندونانی سبب همزه قبل و او شد و قبل از غیر را کسر و ادغام ۲۰ یثاوی در
اصل یثاوی بود و یا بقاعده مشهوره الف گردید ۲۱ هتا و در اصل اهتا و بود و ال میمن افعال تار بود و در اصل شد و در اصل ادغام گردید
و حرکت تار بقاعده همزه وصل با ستفای یافت و او غیر سبب قوی آن بعد الف زائده همزه گشت ۲۲ هتا ماخوذا از هتا و بعد حذف زوائه
یعنی یک ال الف اول رفته و دندونانی رفته هتا شد و همزه بقاعده مذکوره حلالی یا گشت و در یا ادغام گردید ۲۳ هتا ماخوذا
هتا که در اصل اهتا بود و بعد حذف زوائه یعنی الف قبل از اول و تا حرف اول ثانی رفته و دندونان دوم با الف فاعل افزودند و حرف قبل
غیر الف قابل حرکت نبود و او قبل ساخته کسر و دندونانی هتا شد و یا بقاعده جوار یافت ۲۴ لیتین تا لیتین و یا اینها معلوم ۲۵ مشو
در اصل مشو یعنی قبل از غیر بقاعده انویمه تار شده و در یا ادغام گردید و یا غیر بقانون متادی الف شد و ادغام ۲۶ و التصغیر مشو
ماخوذا از مشو بعد حذف زائده بنا تصغیر اول رفته و دندونانی کسر و در سوم جای ساکن تصغیر افزودند و با کسر و ادغام مشو شد ۲۷
الجمع متا و ماخوذا از مشو بعد حذف زائده بقاعده مسأ و متا گردید ۲۸ ادر اصل ادری بر وزن اکر و بود همزه بقانون ادی
افتاد و یا غیر بضابطه اسیمه ساکن گردید ۲۹ لیتین از قوانین سابقه بانک تأمل واضح میشود ۳۰

زبدۃ تشبیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوال اخرب القوم بفتح صیغه و احد ذکر امر حاضر با نون خفیفه در اهل اخربون بود چون القوم در آخرش در آمد نون بالغاً ساکنین افتاد و بهیئت وضع این نون بر سکون حرکت نداده نشد نون خفیفه در تشبیه در آمده پراخند نشد جمع نون خفیفه اگر در تشبیه می آمد اگر الف با جواهر ساکنین افتاد الباس شش بود احد لازم آمد و اگر نون ساقط گشت بهیئت اشتباه تشبیه با نون خفیفه یا تشبیه بے نون غرض متکلم فوت گردید شش نون خفیفه در جمع موتث چنانچه در سائر احکام مثل تعلیل است و در ثقیله در جمع موتث الف برائے فصل می آید بنا بر این گوشت مفقود است و در خفیفه هم بهیئت موافقت الف ضرور شد و هرگاه الف آمد اجتناب ساکنین می شد اگر الف افتاد نون خفیفه هم وقت لحوق اسم معرف بلام در آخر ساقط می گشت و اگر ابتداء نون حذف می شد الف هم وقت اتصال اسم معرف بلام می افتاد و در هر دو صورت بسبب متمسک بودن صیغه جمع موتث با نون یا بے نون غرض متکلم فوت می شد شش اینکال چیست جمع صیغه و احد ذکر فاعل ماضی معروف از انفصال در اصل اول و ثلث بود و اول بقاعده میزان بیار و او ثانی بقاعده یقال بالف بدل شد گوینده را میرسد که بگوید که و قلب و او بالف تامل است زیرا که بجای مین نیست که شرط این قاعده است شش کمال چیست جمع صیغه و احد متکلم نفی مجهول در اصل لک بود و او بلم افتاد و الف بقاعده قد فک شش لک یقال بفتح لام چیست جمع صیغه و احد ذکر مجهول نفی مجهول از مفاعله در اصل یقال بود یا الف شد بلم افتاد و لام که مفقود بود بر حال خود ماند شش لک یقال بکسر لام چیست جمع صیغه و احد ذکر نفی مجهول بلم در اصل لک یقال بود بر وزن لک یقال بفتح یاء بلم افتاد و همزه مثل یسیر کسره لام کسره همزه است شش اخرب یا سوا تشبیه چیست جمع صیغه و احد ذکر امر حاضر با نون خفیفه اسلس اخربون بود نون خفیفه در حالت وقف الف شود اگر تا قبل مفقود باشد و بواو اگر مفقوم بود و بیار اگر کسوس شش اتار چیست جمع صیغه و احد ذکر ماضی در اصل ائتار بود تا تار شد و در تاراد نام گردید و یاء الف گشت و می تواند که تا تار گردد و در تار او نام شود شش قال بکسر لام چیست جمع صیغه و احد ذکر امر حاضر از مفاعله ماخوذ از تعالی بعد از انحن تا یاء بر وقف ساقط شد شش قولین چیست جمع صیغه جمع موتث فاعله ماضی مجهول از باب مفاعله بر اهل خود می تواند که قولین صیغه جمع امر حاضر باشد از قولین جمع موتث امر حاضر از قولی شش قالو اسوا صیغه جمع ماضی معروف چیست جمع صیغه و احد ذکر امر حاضر از باب مفاعله در اصل قالو بود و یاء بعد سلب حرکت بلام دادند و ساقط کردند شش او و او تعویذ چیست جمع صیغه و احد ذکر ماضی معروف در اصل او و او نصراً او و او در او و او که و او لام که بود الف شد و افتاد و او ضمیر در او و عطف لوقام کردند شش قولوا سوا جمع ذکر امر حاضر چیست جمع صیغه جمع ذکر ماضی مجهول از باب مفاعله در اصل قولوا بود و یاء با قبل دادند بعد سلب حرکت تا قبل و یاء را انگذند شش لا بکسر لام و فتح همزه چیست جمع صیغه و احد متکلم در اصل لا و قولی بود یا بکسر و او بموافقت یکنی و همزه ثانی بهیئت ثقل از باعث

اجتناب از عین افتاد و قائل را بر سر مد که گوید که در اینجا اجتناب از عین طلبی را باید تعاضلی کند بقاعده اکتفا که در اصل آن معنی بود و حذف ثانی را پس
 لغت بکون لام و فتح و ال چیست جم میغه واحد مذکر نفی جمل در اصل لغت بکون بود و ال بود لام را ساکن کردند و ساکن بهم آمد و ال را فتحه
 داد و اینجا چه در انظاری لام را ساکن کردند و قاف را فتحه دادند بجهت مشابهت او به کتفه که کمتر تا که در آن تار افتد باز دست گذاشتی شرط الزام
 و الجا بر دی من هرگاه لام یکدل ساکن شد و او را باز نیامد در صورت اعاده اجتناب ساکنین لازم می آمد یا اگر ضرورت نیست که هرگاه مین را
 کسر باشد و او باز پس آید چنانکه در لغت و او نیامد من اگر تا چیست جم میغه واحد مذکر امر حاضر از باب افعال حملش آردی بود و یا بر وقت و همزه بقا
 یسک افتاد و ناخبر مفعول به در آخر لاقی گردید من یوسف را بضم یاء و فتح را چیست جم میغه واحد مذکر ماضی مجهول از مضاعفه لام و او ای که هرگاه فارا
 همزه و مین که کسر و زلف بجهت همزه قبل و او شد من لی در آخری چیست جم میغه واحد مذکر حاضر نفی تاکید مین از فتح در اصل قاف ای بود یا الف
 و همزه بقاعده یسک افتاد و ن در اول در اول و نون و قایم و یا خبر متکلم در آخر لاقی گشت من فتوح بجهت چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 اجتناب بر وزن افشع همزه که مین بود بقاعده یسک و الف و ال چیست جم میغه واحد مذکر ماضی مجهول از باب افعال حملش آردی بود و یا بر وقت و همزه بقا
 اصل لی آردی بود همزه بقاعده قاف افتاد و یا از الف شد کنوا گشت بجهت اجتناب و او یاء در یک کلاس ساکن بودن اول ایشا و او یاء شد و در یاد و نام
 گردید من دینی چیست جم میغه موزن هفت مشبه در اصل دین بود هرگاه یا خبر واحد متکلم در آخر و نون بجهت اجتناب افتاد و دینی شد چون یا
 قول ساکن بود و یاد و نام گردید دینی شد و اینجا چه جمع شد یا اول بدل از او و یا دوم لام فعل یا سوم بدل از الف تانیث و یا چهارم ملات
 تشبیه و یا پنجم خبر واحد متکلم من لغت بکون چیست جم میغه جمع موزن مضارع در اصل لغت بکون بود و نون تثنی خوخ چون لغت بکون
 دادند و تا او نام گردید من سلسلسن بجهت چیست جم میغه جمع موزن مضارع در اصل سلسلسن بود و نون تثنی خوخ چون
 مین در آمد و تا او نام گردید من ساقوفی چیست جم میغه جمع مذکر امر حاضر در اصل اساقوف بود و نون افقوا همزه که مین بود بقاعده یسک
 و همزه اول بجهت استغناء افتاد و نون و قایم یا یا متکلم در آخر لاقی گردید و میتوان که میغه جمع مذکر فعل مضارع یا بر وقت افتاد و او بود و او
 با استساکنین بود متو و ضم افتاد و اگر بضم مین باشد میغه ماضی مجهول بود من لغت بکون چیست جم میغه واحد مذکر نفی جمل در اصل لغت بکون بود چون
 ان در آمد و آخر جزم کرد همزه که مین بود بقاعده یسک و همزه اول بقاعده فتح افتاد و بجهت قرب مخرج نون لام شد و در لام مدم گردید من لانا
 بکسر لام چیست جم میغه واحد مذکر امر حاضر از باب افعال حملش آردی بود و نون تثنی خوخ چون لغت بکون بود و نون افقوا همزه که مین بود بقاعده یسک
 در آمد من لاشع چیست جم میغه جمع مذکر امر حاضر از باب افعال حملش آردی بود و نون تثنی خوخ چون لغت بکون بود و نون افقوا همزه که مین بود بقاعده یسک
 هرگاه نون ثقیله در آمد و افتاد و همزه ملات باقیانده من و تا چیست جم میغه واحد مذکر امر حاضر حملش آردی بود و نون تثنی خوخ چون لغت بکون بود و نون افقوا همزه که مین بود بقاعده یسک
 و بر وقت افتاد همزه بعد فعل حرکت او با قبل ساقط شد و جوباء و از الف و ال استغناء است و او شد ناخبر مفعول به در آخر لاقی گردید من
 ان ات چیست جم میغه جمع موزن مضارع در اصل ان اتان بر وزن انعطات بجهت بهم آمدن و حرف از یک جنس در هر دو
 با که نون باشد اول در دوم او نام گردید من لغت بکون چیست جم میغه جمع ماضی مجهول از باب افعال حملش آردی بود و نون تثنی خوخ چون لغت بکون بود و نون افقوا همزه که مین بود بقاعده یسک
 و نون و قایم یا یا خبر متکلم در آخر لاقی گردید من هیت هیتانی چیست جم میغه جمع مبالغه واحدش هیت هیت است و نون تثنی خوخ چون لغت بکون بود و نون افقوا همزه که مین بود بقاعده یسک
 چیست جم میغه واحد متکلم نفی جمل در اصل او نی بود چون لم در آمد یا بجزم افتاد و او بموافقت بئی و همزه تانیث بجهت اجتناب از عین ساخط
 گشت و در اینجا چه اعتراض وارد میشود که در لا گشت من لغت بکون چیست جم میغه واحد موزن مضارع در اصل لغت بکون بود و نون تثنی خوخ چون لغت بکون بود و نون افقوا همزه که مین بود بقاعده یسک

فَرَقَی بود و نون و قایہ با ضمیر متکلم در آخر آمد **لش** تہمتانی چیست جم میثقہ واحد مذکر حاضر خواہ متوثن فاتیہ فعل مضارع در اصل تَلَقَّی بود
یک تار از اول حذف شد و یا کہ لام بود الف گردید و نون و قایہ بیا ضمیر متکلم در آخر لاق گشت و میتوان کہ میثقہ واحد مذکر ماضی باشد **لش**
تَلَقَّی چیست جم میثقہ واحد متوثن حاضر در اصل تَلَقَّی بود و کسرۃ یا بلام و او نہ چنانکہ در تَدْبِیر عِلَّی و بعد حذف نون اعرابی و نون و قایہ با
یائے ضمیر در آخر در آوردند **لش** یوسف بکبر فاعلیت جم منادی مرغم با میثقہ واحد مذکر امر حاضر اسلش یا یوسف اِذنی بود حرف نما از
اول و حرف آخر از منادی برک تخفیف حذف کردند و از امر و اِذنی را موافقت مضارع و یا آخر بجهت تف الف بسبب استثناء افتاد **لش**
مط سوا ماضی معروف چیست جم میثقہ واحد متکلم نفی مجدد در اصل اَطَّی بود یا الف شد و بَد آمدن لم افتاد و ہمزہ کہ مین بود بقاعدہ ییل و او
بقاعدہ قَط ساقط شد **لش** یمنون چیست جم میثقہ واحد مذکر فعل مضارع از باب افعال در اصل یُونُی بود زیادتی بار درین خلاف
قیاس است و ہمچنین زیادتی مین در اسطاع یُسَیِّع و زیادت الف نزد بعضی در اَشْکَان کہ ماضی باب افعال است **لش** قول چیست جم
امر حاضر معروف از تَقَعْل ماخوذ از تَوَلَّی بعد حذف علامت مضارع الف کہ بدل از باب است وقف ساقط شد **لش** عینی چیست جم میثقہ امر حاضر
اسلش مع تعلیل بشل دنا است کہ گشت **لش** اَلَا تَاک چیست جم میثقہ مذکر نہی حاضر ماخوذ از تَاکُون چون لای نہی در اول در آمد و اَش
جزم شد و او بالفتا ساکنین افتاد و نون از بر کشا بہت او بحرف علت ساقط گشت **لش** یس چیست جم میثقہ واحد مذکر فعل مضارع در
اصل یَسِی بود یا افتاد اگر فاء با کسرۃ **لش** خَصَمْتُک بکبر فاعلیت جم میثقہ واحد متکلم ماضی باب افعال در اصل اَخَصَمْتُک
بود تا راجس مین یعنی صادر داند و در صادر فاعل گردید و فاء را کسر دادند **لش** اَنَّا سِی چیست جم میثقہ واحد متکلم فعل مضارع منصوب
بر اَن اسلش اَن اَو سِی بود ہمزہ ثانیہ بقاعدہ اَمَن بالف بدل شد و او لے بقاعدہ قَط افتاد **لش** فی چیست جم ہم فعل است و ہم
اسم است و ہم حرف بر تقدیر اول میثقہ واحد امر متوثن حاضر از وفی یَفِی اسلش اِذنی بود و او موافقت یَفی و ہمزہ و صل بجهت استثناء
افتاد بر تقدیر ثانی فو مضارع سو یائی متکلم بقاعدہ سید و او یاء شد و بار او فاعل گردید و فاء بمناسبت یاء کہ سو گشت یک یاء بر تخفیف
محذوف شد و بر تقدیر ثالث حرف جرست **لش** اِنْدِس بکبر مین چیست جم میثقہ واحد متکلم مجزوم بان ہازم اسلش اَن سِی بود یا الف
شد و بَد آمدن ان ہازم افتاد و علامت مضارع بر کفے بکسر گردید ہمزہ ثانیہ بقاعدہ اِنَّا گ یاء شد و ہمزہ او لے بقاعدہ قَط ساقط
گشت **لش** تَبَذَن چیست جم میثقہ واحد متوثن امر فاعلیت معروف در اصل تَبَاذَن بود لام را حذف کردند بر خلاف قیاس علامت
مضارع بر کفے کہسو گردید و ہمزہ بقاعدہ ذِیْب یاء شد۔ فقط۔ تمام شد زبدہ تشخیز۔

کمال صحت، حسن کتابت و دیدہ زیب طبعنت قدیمی کتب خانہ کا طرہ امتیاز ہے

قدیمی کتب خانہ

مقابل آرام باغ - کراچی ۱

Phone: 2627608, 2623782